

۳۱ مارچ

تسلیم شدن

قراوت: مزموور ۳۷

به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن. در همه راههای خود او را بشناس، و او طریقه‌هایت را راست خواهد گردانید. امثال ۳: ۵

یکی از پیشرفت‌های بزرگ علم مهندسی ساختمان، طراحی بناهایی است که قادرند در برابر زلزله مقاومت بیشتری از خود نشان دهند. این تکنولوژی یکی از دستاوردهای علمی بسیار عجیب اما در عین حال ساده می‌باشد. بر خلاف گذشته، بناهای امروزی با مصالح سبکتری ساخته می‌شوند و جالب اینکه مقاومت ساختمان‌های سبک‌تر بهتر از ساختمان‌های سنگین‌تر با مصالح متنوع است. در واقع ساختمان سبک‌تر بهتر می‌تواند موج زلزله را از خود عبور دهد و در برابر آن مقاومت نمی‌کند و کمتر نیز تخریب می‌شود.

ما ایمانداران نیز در زندگی روحانی، با امواج سخت و سهمناکی روبرو می‌شویم؛ گاهی شدت آنها بقدری شدید است که می‌تواند شرایط را دگرگون نموده و ما را مشوش سازد. در چنین مواردی باید چه کنیم؟ چه عکس‌العملی باید از خود نشان دهیم؟ اغلب ما، در چنین شرایط هولناکی، ابتدا به عقل و منطق خود رجوع می‌نماییم، گاهی بر این باوریم که خود بهتر از هر کس دیگری می‌توانیم با مشکلات و امواج سخت مبارزه نماییم؛ اما دعوت خدا به زبان سلیمان پادشاه که خود از حکمت بالایی برخوردار بود و بارها به روش خود زندگیش را رهبری نموده بود این است: "به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن. در همه راههای خود او را بشناس، و او طریقه‌هایت را راست خواهد گردانید." در این آیه نوعی تسلیم شدن وجود دارد، گویی به حالتی بسیار سبک به دور از اتکا بر خویشتن، خود را به امواج می‌سپاریم و از این اطمینان داریم که امواج هولناک زلزله زندگی، در برابر فرمان خداوند توانی از خود ندارند پس بهتر است بر او توکل نماییم. برای ایمانداران بالغ و آثانی که مدت مدیدی از ایمانشان می‌گذرد؛ شاید تسلیم خدا شدن کار سخت و به دور از عقلی باشد، درست مانند معمارانی که برای اولین بار به آنها دستور داده شده بود که بنای سبکی را احداث نمایند. اما این را خود جامعه یعنی سلیمان حکیم می‌گوید، پس آنرا به منزله حکمت الهی دانسته و سعی کنیم که در همه امور زندگی خود را به او بسپاریم.

دیباچه

ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید؛ بامدادان (دعای خود را) نزد تو آراسته می‌کنم و انتظار میکشم (مزموور ۵: ۳)

با سلام به خوانندگان عزیز، خلوتگاه مجموعه نوشته‌هایی است که به شکل روزانه شما را با کلام خدا صمیمی‌تر می‌نماید و با ارائه داستانها و حکایات مختلف، کمک می‌کند تا حقایق کلام خدا به زندگیتان به گونه‌ای عمیق‌تر پیوند یابند. در حقیقت، شما را با خدا به خلوت می‌کشاند. «لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهران است عبادت نما؛ و پدر نهران بسین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد» (متی ۶: ۶). همگان تصدیق می‌کنند که تعلیم کلام خدا با مثل‌ها و دادستانها، بهتر به دل می‌نشیند. از این جهت همان روش عیسی خداوند در پیش گرفته شده است: «دهان خود را به مثلها باز می‌کنم و به چیزهای مخفی شده از بنای عالم تَنطُق خواهم کرد» (متی ۱۳: ۳۵). تجربه سالها کار در ترجمه نان روزانه فکر نگارش مطالبی بومی‌تر را در ذهنم پدید آورد تا برای ذائقه خوانندگان فارسی‌زبان دلنشین‌تر باشد؛ اینگونه شد که خلوتگاه را به رشته تحریر در آوردم و تنها خدا می‌داند که در این راه: «عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب». می‌دانم که در نسخه اول اشتباهات بسیاری وجود خواهند داشت؛ شما عزیزان می‌توانید نظرات و پیشنهادات خود را از طریق سایت www.farsicel.com برای ما بازگو نمایید.

۱ فوریه

خدمت در مناقشات

قرائت: اعمال ۱۸: ۲۴ - ۲۸

در اجتهاد کاهلی نورزید و در روح سرگرم شده، خداوند را خدمت نمایند رومیان ۱۲: ۱۱

در سالهای آغازین ایمانم به مسیح، جلسات روحانی کلیسا بسیار پُر برکت و لذت بخش بودند؛ اما چندی نگذشت که در کلیسای ما مناقشه ای بزرگ رُخ داد، و روند حوادث غیر قابل کنترل شد؛ همه درگیر مسئله بودند و شرایط به سمتی می رفت که می توانست در کلیسا شقاق ایجاد نماید؛ اما روزی در کوران همه این حوادث با مسئله عجیبی مواجه شدم که برایم بسیار تکان دهنده بود؛ در یکی از جلسات سالانه کلیسا که همه اعضا حاضر بودند و هریک خود را صاحب ایده و نظری می دانست؛ متوجه شدم که قبل از شروع جلسه، درحالی که همگی خود را برای مجادله آماده می نمودند یکی از رهبران کلیسا که مردی ساکت و بی ریا بود؛ شروع به شستن دستشویی های کلیسا نمود؛ به نحوی که فقط من شاهد این مسئله بودم. سرایدار، پیرمرد تنبلی بود که اغلب نمی توانست کارهایش را به خوبی انجام دهد. و این رهبر کلیسا به دور از داد و بیداد و مناقشه کلیسایی به فکر خدمت نمودن بود. بعد ها به هنگامی که در کشوری دیگر مشغول تحصیل علم الهیات بودم با صحنه مشابهی مواجه شدم؛ بازهم در کلیسایی مناقشه بر سر انتخاب مشایخ بالا گرفته بود؛ حتی مشایخ برای خود تبلیغات می نمودند؛ جالب اینکه بعد از پایان یکی از همان جلسات پُر از هیاهو متوجه مرد فقیر عینکی شدم که بر موتور گازی خود میز کوچکی نصب کرده بود و انجیل می فروخت و با صدای بلند فریاد می زد که انجیل عیسی مسیح را بخرید و بخوانید. برایم جالب بود که در آن کلیسای پُر مناقشه این مرد ساده سرگرم خدمتی بود که خدا او را فرا خوانده بود. در قرائت امروز نیز با شخصی به نام اپلس آشنا می شویم که یکی از خصوصیات بارز او این بود که: " در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، درباره خداوند به دقت تکلم و تعلیم می نمود هر چند جز از تعمید یحیی اطلاعی نداشت " (اعمال ۱۸: ۲۵). عبارت سرگرم بودن باعث شده بود که این مرد به تعلیم و انجام کاری پردازد که خدا از او خواسته بود و نهایتاً کلام خدا نیز توانمندی خدمتش را تأیید می نماید (آیه ۲۷). پولس نیز در رساله خود به رومیان همین را از ایمانداران می خواهد: " در اجتهاد کاهلی نورزید و در روح سرگرم شده، خداوند را خدمت نمایند " (۱۲: ۱۱). باید بسیار مراقب باشیم تا در امور بی فایده و مجادلاتی که هیچ نفع روحانی برای ما ندارند وارد نشویم بلکه در تعلیم و فراگرفتن از روح خدا سرگرم باشیم و دقیقاً به خدمتی مشغول شویم که خواست خدا است.

۳۰ مارچ

بنا شدن

اول قرنیتیان ۱۴: ۱۲-۱۹

همچنین شما نیز چونکه غیور عطاپای روحانی هستید، بطلبید اینکه برای بنای کلیسا افزوده شوید.

اول قرنیتیان ۱۴: ۱۲

هر خادمی گاهی خسته و درمانده می شود؛ حتی ایلیای نبی به قدری ناامیده و درمانده شده بود که از خدا مرگ خویش را طلب می نماید. و این احساس خستگی آنقدر برای خدا با ارزش است که خداوند در اشعیا ۴۰ به شخص خسته و درمانده قوت قلب می دهد: " آیا ندانسته و نشنیده ای که خدای سرمدی بیهوه آفریننده اقصای زمین درمانده و خسته نمی شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟ ضعیفان را قوت می بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می نماید. " (۴۰: ۲۸-۲۹). من خادم برجسته ای نبودم؛ کار مهم من ترجمه تعدادی از صفحه های رازگاہ بود و گاهی نیز در خدمت تعلیم به من فرصتی داده می شد؛ اما مدتی بود که نا امید و یأس مرا فرا گرفته بود؛ احساس می کردم که به درد کار خدا نمی خورم، و خدمت من هیچ ارزشی ندارد؛ اما در همان روزها در کلیسا جلسه ای عبادتی برگزار شد؛ و این فرصت به مردم داده شد تا اگر برکتی دارند با همگان در میان بگذارند؛ جالب بود که تعداد زیادی از کسانی که از کلام خدا برکت گرفته بودند درست به همان رازگاہانی اشاره می نمودند که من آنها را ترجمه کرده بودم. من که خسته و کسل به جلسه آمده بودم؛ و احساس پوچی و بی فایده بودن مرا در خود فرا گرفته بود با شنیدن آن برکات، بنا شدم؛ احساس کردم تصادفی نیست که آن برکات از همان ترجمه های من منعکس شده بود؛ گویی خدا خود، مرا دلگرم نموده بود؛ و باز با دلگرمی و اشتیاق به خدمت خود ادامه دادم. و امروز ۱۵ سال است که به این خدمت ادامه می دهم. حال که به آن جلسه عبادتی فکر می کنم بیشتر می فهمم که چرا پولس رسول در اول قرنیتیان ۱۴، تا این اندازه برایش مهم بود که کلیسا بنا شود: " لکن در کلیسا بیشتر می پسندم که پنج کلمه به عقل خود گویم تا دیگران را نیز تعلیم دهم از آنکه هزاران کلمه به زبان بگویم " (آیه ۱۹). همیشه در بحث های الهیاتی بر سر موضوع تکلم به زبانها، به این بخش از کلام رجوع می شود؛ اما آنچه اغلب به آن توجه کمتری می شود؛ این است که جان کلام در بنا شدن ایمانداران است: " همچنین شما نیز چونکه غیور عطاپای روحانی هستید، بطلبید اینکه برای بنای کلیسا افزوده شوید " (اول قرنیتیان ۱۴: ۱۲). کلام شما عزیزان، برکات شما در جلسات می تواند باعث بنای ایماندار خسته و درمانده شود؛ می تواند خادم خسته ای را به خدمتش بازگرداند و افتاده ای را دوباره برخیزاند!

۲۹ مارچ

کشیش بازنشسته

قرائت: افسسیان ۵: ۲۵ ۱۱ ۳۰

ای شوهران زنان خود را محبت نمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشان را برای آن داد.

افسسیان ۵: ۲۵

منتظر همسرم بودم، قرار بود که بعد از پایان کارش، به اتفاق هم به رستورانی برویم که در آنجا کشیشی بازنشسته و همسرش را ملاقات نماییم. اما همسر من دیر کرده بود؛ عجله برای رسیدن به قرار، همچنین آفتاب داغ کالیفرنیا مرا کلافه نموده بود! وقتی همسرم با تأخیر سوار ماشین شد؛ شروع به شکایت و دعوا نمودم، و حتی با عصبانیت رانندگی می کردم. تا اینکه بالاخره به محل قرار رسیدیم، سوالات زیادی در ذهن داشتم؛ می خواستم از تجربیات و دانسته های این مرد بیشتر آشنا شوم. وقتی وارد رستوران شدیم متوجه شدم که همسر کشیش ناتوانایی های بسیاری دارد؛ بینایش را تقریباً از دست داده، نیازمند دستگاه دیالیز است، به لحاظ حرکتی مشکل دارد و ... و این کشیش پیر بازنشسته به خوبی از همسرش مراقبت می نماید؛ او مثل پرستاری از همسرش نگهداری می نمود؛ و با محبت بسیار او را خدمت می کرد؛ حتی در آن مدت کم در رستوران کاملاً مشخص بود که چقدر مواظب همسرش بود، بدون اعتراض و شکایت! گویی این کشیش پیر بازنشسته نشده بود؛ او با زندگی اش موعظه می نمود؛ و درس های بسیاری به دیگران می داد. در راه بازگشت از همسرم عذرخواهی نمودم. وقتی رفتار خودم را با آن کشیش مقایسه نمودم از خودم خجالت کشیدم. من درباره مدیریت و توانمندی این کشیش شنیده بودم؛ اما در آن روز دریافتم که چیزی عمیق تر در وجود او نهفته شده است؛ اطاعت و احترام به کلام خدا! در باب ۵ رساله پولس به افسسیان به مردان خدا چنین تعلیم داده می شود که: "زنان خود را محبت نمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشان را برای آن داد" همچنین در رساله اول پطرس آمده است: "و ای شوهران، با فطانت با ایشان زیست کنید، چون با ظروف ضعیف تر زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما وارث فیض حیات نیز هستند تا دعاهای شما بازداشته نشود" (۳: ۷). گاهی اوقات مردان مسیحی خود را در پس یک بُعد از تعالیم مسیحیت پنهان می کنند؛ درحالی که کلام خدا همه جوانب زندگی ما را هدف قرار می دهد. حتی رفتارهایی که شاید در دنیای پیرامون ما بسیار عادی قلمداد می شوند؛ می توانند دعاهای ما را بازدارند! پس باید بیاد داشته باشیم که محبت نمودن خدمت همیشگی ما است و شاید هرگز از آن بازنشسته نشویم!

۲ فوریه

قدرت محبت

قرائت: دوم یوحنا باب ۱

... زیرا که حرف می کشد لیکن روح زنده می کند.

(دوم قرنتیان ۳: ۶)

یکی از دوستانم از من خواست برای کمک به او به روستایشان بروم؛ من نیز همراه او رفتم. کار زیادی نبود. بعد از گذشت چند ساعت به پایان رسید و سوار مینی بوس ده شدیم تا به شهر برگردیم. در طول راه، متوجه شدم که راننده بیش از حد لازم مسافر سوار کرده، و هوا بسیار گرم و نامطبوع بود، بوی بد لباس کثیف و عرق کرده مردم روستا فضای اتوبوس را پُر کرده بود. هوا پُر از خاک و گرد و غبار شده بود، حتی بعضی ها مرغ و خروس هم با خود به همراه داشتند. من خسته بودم، و اصلاً احساس خوبی نداشتم، با خود فکر می کردم که چرا روستا ها و مردم ما، اینقدر با روستاهای کشور های دیگر فرق دارند، چرا اینقدر فرهنگشان پایین است و ... این چه جایی است که من در آن زندگی می کنم. در همین افکار غوطه ور بودم که ناگهان لمس انگشتان ضمختی را بر روی شانه هایم احساس کردم؛ وقتی به عقب برگشتم دیدم پیرمردی روستایی با دستان خود خارهایی را که بر پُشتم چسبیده اند را بر می دارد. ناگهان تمام افکارم متحول شدند، گویی ذهنم به محیط تازه ای وارد شده است. من در آن فضای کثیف با قدرت محبت و مهربانی روبرو شده بودم؛ احساس مورد محبت قرار گرفتن برایم لذت بخش بود. و به این فکر می کردم که چقدر قدرت محبت از هر چیز دیگری بزرگ تر است.

بله محبت که از جنس خداوند است می تواند نگاه و زندگی و حال و احوال ما را تغییر دهد؛ از این جهت است که کلام خدا می فرماید: "کسی که محبت نمی نماید، خدا را نمی شناسد زیرا خدا محبت است" (اول یوحنا ۴: ۸). بله محبت می تواند زنده کند، می تواند عوض کند؛ و می تواند چشمها را بگشاید چون از خداوند است؛ چون خود خداوند است. تنها با محبت است که می توان به شعر سهراب سپهری عمل نمود که می گوید: چشمها را باید شست؛ جور دیگری باید دید!

کلام خدا به قلم یوحنا رسول به ما می گوید: "از تو التماس دارم نه آنکه حکمی تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتداء داشتیم که یکدیگر را محبت بنماییم. و این است محبت که موافق احکام او سلوک بنماییم و حکم همان است که از اول شنیدید تا در آن سلوک بنماییم". باشد که حکم خدا یعنی محبت نمودن در زندگی ما جاری شود؛ تا واقعاً مفهوم زندگی را درک نماییم. محبت می تواند کثیف ترین مکانها را به زیبا ترین مناظر جهان بدل نماید!

۳ فوریه

ناپلئون

قرائت تنبیه ۸: ۱۱-۲۰

مبادا در دل خود بگویی که قوت من و توانایی دست من، این توانگری را از برایم پیدا کرده است.

(تنبیه ۸: ۱۷)

ناپلئون در طول یکی از سفرهایش، متوجه گدای ژنده پوشی شد؛ که در کناره راه مشغول گدایی بود؛ دلش بر او بسوخت و دستور داد تا آن گدا را سوار کالسکه کنند؛ همچنین فرمان داد تا به او غذا دهند؛ پیرمرد با وجود، گرسنگی بسیار اما به سبک اشرافیان غذا می خورد و همین، کنجکاوای ناپلئون را به خود جلب کرده و پرسید بنظر می رسد که تو گذشته متفاوتی داشته ای! پیرمرد که نمی دانست در کالسکه چه کسی نشسته است؛ پاسخ داد: بله، من روزی مرد ثروتمندی بودم؛ اما فرزندانم همه ثروتم را بالا کشیدند و مرا روانه خیابانها نمودند. این روایت باعث شد که ناپلئون بیشتر بر او ترخم نماید؛ پس به او گفت که آیا می خواهی با ما به پاریس بیایی و از نزدیک ناپلئون را ملاقات نمایی؟ او جواب داد بله ولی چگونه؟ امپراطور فرانسه پاسخ داد وارد کاخی خواهیم شد و در سالن پُر شکوهی خواهیم نشست بعد از مدتی، زنگی به صدا درخواهد آمد، همگان بر خواهند خاست؛ تنها کسی که نشسته است، ناپلئون امپراطور فرانسه است! بعد دستور داد که لباس مناسبی بر تن این مرد بخت برگشته کنند؛ پیرمرد کم کم تمام حالات و آداب گذشته اش را بیاد آورد و آنقدر خوشحال بود که یادش رفت بر او چه گذشته است! وقتی وارد کاخ شدند، نشستند و خوردند و نوشیدند، دیگر تماماً به مردی اشرافی و خوش مشرب بدل شده بود. زنگ مخصوص جلسه رسمی به صدا در آمد و همه برخاستند به جز امپراطور و پیرمرد! بعد از چند دقیقه پیرمرد با قیافه ای از خود راضی، به پادشاه مملکت گفت: آیا من ناپلئون هستم یا تو؟!

رفتار پیرمرد شاید احمقانه و متکبرانه بنظر آید، اما عزیزان این حکایت همه ما ایماندارانی است که به خون عیسی مسیح شسته شده ایم و با فیض او عادل شمرده شده ایم، اما متأسفانه بعد از اندک ایامی که از تغییر زندگیمان می گذرد گمان می کنیم که خود باعث نجات خویشتن شده ایم طوری رفتار می کنیم که گویی پادشاه زندگی خودمان هستیم و صلاح و مصلحت خود را بهتر از خداوند می دانیم. در قرائت امروز خداوند به قوم اسرائیل فرمان می دهد که: "مبادا در دل خود بگویی که قوت من و توانایی دست من، این توانگری را از برایم پیدا کرده است." خدا در زمان یوشع به قوم خود فرمان داد که بعد از عبور از رود خروشان و شکافته شده اردن، ۱۲ سنگ را از کف رود به نشانه ۱۲ سبت اسرائیل با خود بردارند تا همیشه بیاد آورند که خدا آنها را از رود عبور داده است. خداوندان عیسی مسیح ما را فرمان داد که عشاء ربانی را به یاد او بجا آوریم تا بیاد آوریم که در اثر مرگ او بر صلیب نجات یافته ایم. تا همیشه بیاد آوریم که او خداوند و پادشاه است، مبادا خود را با او برابر دانسته و امپراطور زندگی خود باشیم!

۲۸ مارچ

کفشهای نو

قرائت یعقوب ۲: ۱۴-۲۶

پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزینه باشد، و کسی از شما بدیشان گوید: به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید، لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟ (یعقوب ۲: ۱۵-۱۶)

روزی برفی و سرد، زن ثروتمندی در خیابانهای شهر لندن قدم می زد و ناگهان متوجه پسر بچه ای شد که از فرط سرما به خود می لرزد و در حالی که کفشهای پاره اش پر از آب شده بود در کنار شیشه مغازه کفش فروشی ایستاده و به کفشهای نو خیره شده است. زن ثروتمند پسر بچه را به داخل مغازه دعوت نمود و بعد از صاحب مغازه دو جفت کفش نو و جورابهای پشمی گرم برایش خرید. دستور داد که در همان لحظه دستمالی بیاورند و پایهای پسر بچه را تمیز کنند؛ تا جورابها و کفشهای نو را بپوشد. پسرک که از ابتدای ماجرا، بهت زده و متعجب بود؛ با چشمانی حیرت زده از آن زن سخاوتمند پرسید: **آیا تو زنِ خدا هستی؟**

اعمال نیکوی ما می توانند، انعکاس دهنده جلال خداوند باشند؛ و مردم انعکاس او را در ما ببینند. " همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند (متی ۵: ۱۶). گاهی ما ایمانداران آنقدر در زندگی فردی خود مشغول می شویم که فراموش می کنیم خداوند ما را برای جلال دادن او فرا خوانده است؛ وقتی که به یاد مسیحیت می افتیم؛ آنقدر در امور کلیسایی یا بحث های الهیاتی غوطه ور می شویم که تمام فرصتهایی را که خدا فرا روی ما قرار می دهد؛ نمی بینیم و از دست می دهیم. یعقوب در رساله خود می نویسد: "من ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود" (۲: ۱۴). آیا ما نیز می توانیم ایمانمان را از اعمال مان ابراز کنیم؟ باشد که خداوند در وجود ما جلال یابد و مردم پیرامونمان احساس کنند که با خدا نسبتی داریم!

۲۷ مارچ

گم کردن خداوند

قرائت اول تیموتائوس ۶: ۱۱-۱۲

و از مباحثات نامعقول و نسب‌نامه‌ها و نزاعها و جنگهای شرعی اعراض نما زیرا که بی‌ثمر و باطل است.

(تیطس ۳: ۹)

در زمان قرون وسطی که سازمان کلیسا تماماً به سیستمی حکومتی تبدیل شده بود، سرباز جوانی که اهل شهر آسیسی بود از سپاهیان صلیبی جدا شد و به خانه خود بازگشت. بله او فرانچسکو سن فرانسیس آسیسی بود؛ ظاهراً بیمار و بسیار افسرده شده بود اما در همان روزهای بیماری مفهوم کلام خدا برایش گشوده شد و او را دگرگون نمود به نحوی که در پی اطاعت مطلق از کلام خدا بر آمد. او لباس‌ها و اموال خود را به فقرا می داد و تحول او باعث بیداری دوستانش نیز شد؛ به همین دلیل مورد قبول خانواده و کلیسای شهرش واقع نشد در نتیجه کلیسای مخروبه ای را که در دشتهای خارج از شهر واقع شده بود را انتخاب نمود و جلسات کلیسایی در آنجا آغاز شد؛ اغلب شرکت کنندگان روستایی بودند و هدایایشان نیز گوسفند و مرغ و خروس بودند؛ برای اولین بار این طبقه پایین دست اجتماع نیز احساس نمودند که بر خلاف کلیساهای اشرافی شهر می توانند در جلسات شرکت نمایند. بواسطه صمیمی بودن رابطه آنها با خداوند و با یکدیگر، جلسات بسیار شادابی داشتند. اما خیلی زود همین مسئله موجبات حسادت مقامات شهر را پدید آورد و کلیسای ساده روستایی را سوزاندند؛ فرانچسکو تصمیم گرفت تا به نزد پاپ برود و علت این حسادت و دشمنی را سؤال نماید. بالاخره او وارد تالار بزرگ کلیسای سن پیترو شد. و در حالی که همه جا از جاه و جلال پاپ و اطرافیان درخشان درخشان بود؛ فرانچسکو از ارائه سخنان فرمایشی امتناع نموده، به یادآوری سخنان مسیح اقدام نمود. پاپ که در آن زمان عالی ترین مقام ممکن بود از شنیدن سخنان ساده عمیق مسیح منقلب شد و به پایین صحن آمده؛ زانو زده و پایهای کثیف فرانچسکو را بوسید. او اعلام نمود که روزی همان آیات او را منقلب نموده به حرکت وا داشتند اما در اثر مرور ایام و مشغولیهایی کلیسایی از مسیر کلام ساده خدا بازماند و از فرانچسکو خواست که راه خود را ادامه دهد. باعث تأسف است که گاهی کلیسا و بحثهای کلیسایی، مجادلات و مباحثات الهیاتی همگی می توانند ما را از مسیر ساده کلام و نور روزانه آن منحرف نمایند. شاید ما نیز مانند پاپ آغاز خوبی داشته ایم اما حالا کجا ایستاده ایم. رابطه ما با مسیح خداوند چگونه است؟ آیا می توانیم حقیقتاً او را **خداوند** زندگی خود خطاب کنیم؟ اگر اینطور نیست بیایید از همان جایی آغاز کنیم که از خداوند دور شده ایم یعنی به کلام ساده خدا بازگردیم و بیادآوریم که: "آن امانت را محفوظ دار و از بیهوده‌گویی‌های حرام و از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما، که بعضی چون ادعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین!"

۴ فوریه

ارزش زندگی ما در چیست؟

(قرائت: مزمور ۸)

"اینک تو را بر کف دستهای خود نقش نمودم و حصارهایت دائماً در نظر من است" (اشعیا ۴۹: ۱۶).

به دلیل وجود صنعت بازیافت، هر وقت که بطری آبی می خریم باید بدانیم که ۵۰ سینت قیمت آن در صورت بازیافت بازگردانده می شود. به عبارتی یک بطری خالی بی ارزش ۵۰ سینت می ارزد. یعنی، اگر خانواده ای تمام شیشه‌ها و بطری‌ها و پلاستیک‌های خالی را جهت بازیافت پس دهند؛ می توانند با پول حاصله آب تازه جهت مصرف یک ماه را فراهم آورند!

در موعظه ای از آلیستر بک، چنین شنیدم که می گفت ارزش مادی انسان چقدر کم است. اگر بتوان عناصر موجود در بدن آدمی را بازیافت نمود چقدر آهن، روی، مس منگنز و غیره را می توان بدست آورد؟ واعظ مورد نظر می گفت گمان نمی کنم بتوان با توجه به اندازه عناصر بازیافت شده، ارزشی بیشتر از ۳ دلارو ۵۰ سینت برای بدن انسان قائل شد(فارق از اهدای عضو در صورت مرگ مغزی). حال سؤالی که مطرح می شود این است که آیا من ۳ دلارو ۵۰ سینت ارزش دارم و دیگر هیچ! شاید طرح اینگونه پرسشها است که شعر معروف مولوی را به یادمان می آورد:

سال‌ها فکر من این است و همه شب سخنم / که چرا غافل از احوال دل خویشتم؟
 از کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ / به کجا می روم آخر؟ نمایی وطنم.
 مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا / یا چه است مراد وی از این ساختنم.
 مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک / دو سه روزی قفسی از بدنم ساخته ام

کتاب مقدس فراتر از مولوی به این حقیقت اشاره داشته است: که حیات آدمی فقط جنبه مادی ندارد؛ بلکه بعد روحانی داشته و برای جلال او آفریده شده است. "او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی (مزمور ۸: ۵). ارزش روحانی حیات انسانی به قدری است که خداوند برای نجات او فرزند یگانه خود را فدا نمود. از این جهت است که کلام خدا می گوید به قیمتی خریده شده اید. همانطور که در ایمان نامه وست مینستر آمده است که هدف از خلقت انسان جلال خداوند بوده است. و سؤالی که امروز مطرح است این است که چقدر از وقت و ثرمایه خود را برای جلال خدا صرف می نماییم. چقدر از انرژی ما صرف امور روحانی می شود که تا ابد پایدارند. باشد که عمر ما نیز بیشتر در پی اموری باشد که ماندگارند و هدف اصلی از خلقت ما محسوب می شوند!

کوزه شکسته

قرائت: اشعیا ۴۰: ۲۵ - ۳۰

ای یعقوب چرا فکر می‌کنی و ای اسرائیل چرا می‌گویی: راه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است. (اشعیا ۴۰: ۲۷)

داستان قدیمی هندی می‌گوید: روزی مردی با چوب و دو کوزه متصل، هر روز به جهت آب آوردن برای باغچه کوچکش از جاده ای خاکی و باریک به سمت رودخانه می‌رفت. یکی از کوزه‌ها سالم بود و آب زیادی را حمل می‌نمود؛ اما دیگری شکستگی‌های بسیاری داشت و آب از لابه لای آن ترک‌ها به زمین می‌ریخت؛ به همین دلیل کوزه سالم‌تر همیشه او را مسخره می‌کرد و به مفید بودن خودش می‌بالید! همین موضوع باعث شده بود که کوزه شکسته از وجود خودش شرم‌منده باشد و ناامید از اینکه برای صاحبش بی‌فایده است! مرد دهقان که متوجه روحیه شکسته و درمانده کوزه شکسته شده بود؛ روزی لب به سخن گفتن آغاز نمود و خطاب به کوزه غمگین گفت: تو خیال می‌کنی که به درد نمی‌خوری و بی‌فایده هستی! اگر به راهی که هر روز برای آوردن آب از رودخانه، طی می‌کنیم دقت کنی؛ متوجه خواهی شد که فقط از یک طرف آن گل‌های سوسن و بنفشه‌های زیبا روییده‌اند! می‌دانی چرا؟ آنها هر روز از چکیدن آب از میان ترک‌ها و شکستگی‌های تو روییده‌اند؛ و نتنها من بلکه همه مردمی که از این راه رفت و آمد می‌کنند، از دیدن این گل‌های زیبا خوشحال می‌شوند و امیدوار می‌گردند! پس اوضاع آنقدر هم که تو فکر می‌کنی ناامید کننده نیست!

گاهی در زندگی، ما نیز خسته و درمانده شده و احساس می‌کنیم که شکسته و ترک خورده ایم و هیچ فایده‌ای روحانی برای خداوندمان نداریم. این احساس بی‌ثمری و ناامیدی به سراغ مردان ایمان بزرگی چون ایلیای نبی نیز رفته است؛ تا حدی که در اول پادشاهان ۱۹ از خداوند مرگ خود را طلب می‌نماید. اما کلام خدا خطاب به همه خستگان و کوفتگان این است که او "ضعیفان را قوت می‌بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می‌نماید" (۲۹). و عیسی مسیح می‌گوید: "بیباید نزد من ای تمامی گرانباران من شما را آرامی خواهم بخشید."

شکست قهرمانان (قرائت: مزمور ۱۳۱ و مرقس ۱)

ای خداوند، دل من متکبر نیست و نه چشمانم برافراشته و خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول نساختم، و نه به کارهایی که از عقل من بعید است (مزمور ۱۳۱: ۱)

در مدرسه الهیات و در درس تاریخ کلیسا، با مطلبی مواجه شدم که مرا بسیار متعجب نمود. همانطور که می‌دانید از روزهای ابتدای کلیسای اولیه، ایمانداران با جفاهای بسیاری روبرو بوده‌اند که در این میان عزیزان بسیاری را نیز از دست داده‌اند. اما در این بین بخصوص در طول جفای رومی، وقتی از آنها خواسته می‌شد؛ که وفاداری خود به خدای روم یعنی امپراطور را اعلام کنند؛ دو حالت پیش می‌آمد یا بر ایمان خود پافشاری می‌نمودند که مرگ سرانجام چنین برخوردی بود؛ و حالت دوم این بود که از ترس، وفاداری خود را به امپراطور اعلام می‌نمودند و این باعث می‌شد که در نزد سایر ایمانداران مطرود و سر شکسته باشند؛ مسئله پذیرش ایماندارانی که ایمان خود را انکار نموده بودند تا سالهای بسیار مورد مناقشه بود و طبعاً آنانی که ایمان خود را اعلام نموده‌اند اما به هر نحوی زنده مانده بودند از اعتبار و منزلت بسیار زیادی نزد مسیحیان برخوردار بودند و اصطلاحاً معترفین (Frqñhwlrqv) خوانده می‌شدند. اما باعث تأسف است که بدانیم یکی از همین قهرمانان ایمان بنیانگذار بدترین و مخرب‌ترین بدعت‌های مسیحی گردید. من از شنیدن این بخش از تاریخ بسیار متعجب شدم! گویی ایمانداران در زمان پیروزی و قهرمانی بیشتر در معرض شکست و سقوط قرار دارند. و باید حتی در پیروزی‌ها نیز مواظب باشند! باید بناچار آوریم که طبیعت کهنه همیشه ما را تعقیب می‌کند و مترصد فرصتی است که ما را گرفتار سازد. یکی از این فرصت‌های مناسب پیروزیها، موفقیت‌ها و تشویق‌های دیگران است. چرا که همین پیروزیها گاهی مناسب‌ترین شرایط برای مغرور شدن ما را فراهم می‌آورند. باید همیشه از الگوی خداوندمان عیسی مسیح تبعیت نماییم؛ با مطالعه دقیق اناجیل متوجه می‌شوید که او بعد از هر پیروزی، اعم از تعلیم دندان شکن و یا معجزه برجسته، برای خلوت نمودن با خدای پدر به ویرانه‌ای پناه می‌برد. برای مثال در انجیل مرقس باب ۱ بعد از وقایع پیروزمندانه‌ای چون تعلیم با اقتدار و معجزه‌ای عظیم، به حدی که مردم اذعان نمودند: «این چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید را نیز با قدرت امر می‌کند و اطاعتش می‌نمایند؟ و اسم او فوراً در تمامی مرز و بوم جلیل شهرت یافت». و شفای مادر زن پطرس؛ کلام می‌گوید: «بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌ای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد» (مرقس ۱: ۳۵). باشد که ما نیز به هنگام حصول پیروزی‌ها به خلوتی رفته و چنین دعا کنیم: «ای خداوند، دل من متکبر نیست و نه چشمانم برافراشته و خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول نساختم، و نه به کارهایی که از عقل من بعید است. بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم، مثل بچه‌ای از شیر بازداشته شده، نزد مادر خود. جانم در من بود، مثل بچه‌ای از شیر بازداشته شده. اسرائیل بر خداوند امیدوار باشند، از الآن و تا ابدالابد» مزمور ۱۳۱.

۲۵ مارچ

سیاه یا سفید

قرائت: یوحنا ۱۵: ۱۶ تا ۱۷

"در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی‌تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید" (یوحنا ۱۵: ۴)

شخصی بود که دو سگ سیاه و سفید داشت و با همین دو سگ روستایی را سرکیسه کرده بود؛ به این صورت که هر هفته به دهکده مورد نظر می‌رفت و دو سگ سیاه و سفید را به جنگ می‌انداخت و بر سر سگ برنده شرط بندی می‌نمود. اما روند کار به نحوی پیش می‌رفت که همیشه او در شرط بندی برنده می‌شد. یعنی وقتی بر سر سگ سیاه شرط بندی می‌نمود، سیاه برنده می‌شد و هرگاه بر سر سفید شرط می‌بست، سگ سفید برنده می‌شد. همین هم باعث شد که سرانجام مردم روستا از او بپرسند که او چگونه برنده می‌شود. او هم سرانجام راز کار خود را آشکار کرد و به روستای دیگری سفر کرد. راز کار او در این بود که هر وقت می‌خواست بر سر بُرد سگ سفید شرط بندی نماید روز قبل از آمدن به دهکده به سگ سفید بیشتر غذا می‌داد و دیگری را گرسنه نگاه می‌داشت. همین کار را نیز در روز دیگری که قصد داشت سگ سیاه برنده شود؛ به انجام می‌رساند.

داستان فوق شباهت بسیاری به زندگی روحانی ما دارد وقتی در امور روحانی مشغول شده و از کلام خدا تغذیه می‌کنیم، یا به سرودهای روحانی گوش داده خدا را عبادت می‌کنیم؛ و در طول روز درباره حقایق کلام خدا فکر می‌کنیم؛ همه اینها نشان از تغذیه روحانی از جنبه سفید زندگی است و همین اصل می‌تواند بر جنبه تاریک و سیاه زندگی که طبیعت کهنه ما است؛ پیروز شود. خداوند می‌فرماید: "من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد" (یوحنا ۱۵: ۵). باشد که در اثر ماندن در خداوند و تغذیه روحانی از کلام او ثمرات بسیاری آوریم!

۶ فوریه

بازیگر مطیع

قرائت: اول یوحنا ۵: ۱ تا ۵

نه هر که مرا "خداوند، خداوند" گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد (متی ۷: ۲۱).

سالها پیش فیلم عجیبی توسط کارگردان مشهور ایرانی، محسن مخملباف ساخته شد؛ نام فیلم سلام سینما بود و اما مخملباف قبل از ساخت فیلم اعلام نمود که جهت ساخت فیلم تازه اش هنرپیشه های تازه ای را می‌خواهد تست نماید. روز آزمون فرا رسید و هزاران مشتاق هنرپیشگی به شوق هنرپیشه شدن به سوی محل آزمون روانه شدند و بعد از غربال شدن عده بسیاری، چندین نفر فرصت تست شدن را پیدا نمودند. کارگردان در پشت میزی نشسته بود و با سرعت و خشونت خاصی از آنها می‌خواست که گریه کنند یا بخندند و یا با شنیدن صدای گلوله خودشان را بر زمین بیاندازند یا هر کاری که از دستشان بر می‌آید انجام دهند. آنها بر این گمان بودند که این صرفاً یک آزمون بازیگری است اما بی‌خبر از اینکه همه آن تستهای به ظاهر مسخره بخشی از فیلم سلام سینما است. اما در اثر فشارهای عصبی که مخملباف بر بازیگران وارد می‌آورد تا آنها را به چالش آورد، یکی از کوره در رفت و از او خواست که از یکی از هنرپیشگان حرفه ای اش بخواهد تا در اثر چند ثانیه گریه کند یا بخندد. مخملباف از محرم زینال زاده خواست که جلو بیاید و بعد به او گفت که گریه کند. او بعد از چند ثانیه اشک ریخت! مخملباف گفت: "مگر تو هم مثل همین‌ها از آزمون هنرپیشگی قبول نشدی؟ مگر پایت نشکسته بود و من از تو خواستم بپری و تو نقش زمین شدی؟ برای فیلم بای سیکل ران گفتم اضافه وزن داری و تو در مدت یک ماه ۲۰ کیلو وزن کم کردی؟ مگر به تو نگفتم سکوت اختیار کن تا در فیلم بای سیکل ران، سکوت در چهره ات بنشیند؟ زینال زاده گفت: "از آن تاریخ تاکنون آدم ساکتی شده‌ام". این صحنه به تمام داوطلبین بازیگری نشان داد که عشق سینما چه بهایی دارد!

حال اگر هنرپیشگی در سینما چنین بهایی دارد؛ شخص ایماندار باید برای شاگردیش چه بهایی را پرداخت نماید. خدا را شکر که یوغ خداوند ما سبک است؛ و کلام می‌گوید: "زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام او گران نیست" (آیه ۳). بله محبت خدا است که باعث می‌شود از کلام خدا اطاعت نماییم. آیا ما نیز حاضریم همانطور که آن بازیگر مطیع، دستورات سخت کارگردان را به انجام می‌رساند؛ ما نیز از احکام نچندان سخت خداوندمان اطاعت نماییم!

۷ فوریه

یادآوری!

قرائت: یوشع ۴: ۱۱۱

"پیش تابوت یهوه، خدای خود به میان اُردُن بروید، و هر کسی از شما یک سنگ موافق شمارهٔ اسباط بنی‌اسرائیل بر دوش خود بردارد" (یوشع ۴: ۷)

کسی را می‌شناسم که خداوند او را از اعتیاد وحشتناکی به هروئین رهایی داده بود و علاوه بر حیات تازه، شغل، خانواده و موقعیت اجتماعی تازه ای را به او بخشیده بود. روزهای گذشته او آنقدر تیره و تاریک بود که به گفته خود حتی پدرش او را نمی‌شناخت، اغلب در کنار خیابان می‌خوابید و به اتفاق سایر معتادین گدایی می‌نمود تا بتواند مواد مخدر بخرد. اما اکنون او در کلیسا موعظه می‌کرد؛ شغل خوبی داشت و همسر خوب و ایمانداري نیز اختیار کرده بود. در طول سالهای متمادی زندگی روحانی، نمی‌شد تصور کرد که این مرد خوش لباس و با شخصیت روزی معتاد کارتن خوابی بوده است. در یکی از روزهای خوب زندگی اش وقتی که از محل کارش خارج می‌شود تا به سوی خانه رود؛ متوجه گدایی شد که در کنار خیابان گدایی می‌کند. این واقعه هر روز تکرار می‌شد. وقتی این مرد محترم به چهره گدای زنده پوش بیشتر دقت کرد متوجه شد؛ که او را می‌شناسد؛ یکی از دوستان دوران اعتیادش بود که با هم گدایی می‌نمودند! حیرت و تعجب وجود او را فرا گرفته بود؛ چطور می‌توانست این برخورد تصادفی باشد؟ چرا این مرد درست در مقابل محل کار او گدایی می‌نمود؟ همه این سوالات ذهن او را مشغول نموده بود؛ اما در نهایت این حقیقت برایش یادآوری شد که خداوند او را نجات داده است! در صورت عدم فیض خدا، او اکنون باید به گدایی می‌پرداخت. اما خدا این شخص را مخصوصاً در مقابل محل کار او قرار داده بود؛ تا هرگز فراموش نکند که خداوند او را نجات داده است.

در باب چهارم کتاب یوشع، وقتی که قوم می‌خواهد از رود اُردن عبور نمایند؛ خداوند به آنها فرمان می‌دهد که " هر کسی از شما یک سنگ موافق شمارهٔ اسباط بنی‌اسرائیل بر دوش خود بردارد" ... پس این سنگها به جهت بنی اسرائیل برای یادگاری ابدی خواهد بود". این سنگها قوم را یادآوری می‌نمود که هرگز فراموش نکنند؛ تنها خدا بود که آنان را از رود سه‌مناک اُردن عبور داده بود و از زمین بندگان مصر به سرزمین موعود، رسانیده بود! باشد که ما نیز همیشه بیاد آوریم که در اثر خون عیسی مسیح نجات یافته ایم!

۲۴ مارچ

فرهنگ دروغ‌گویی

قرائت: اول یوحنا ۲: ۱۴ - ۱۷

دنیا را و آنچه در دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست.

(اول یوحنا ۲: ۱۵)

این اعتقاد کم‌کم در میان مردم نقش می‌گیرد که وقتی وارد فروشگاه‌های بزرگ و زنجیره ای یا کوچک و معمولی در آمریکا شوید؛ همه کس و همه چیز دروغ می‌گویند؛ از کارکنان فروشگاه که می‌خواهد کارت های اعتباری فروشگاه را به فروش رسانند تا بر چسبهایی که به دروغ رقم کمتری را در ذهنتان بوجود می‌آورند. اگر دقت کنید برچسب قیمتها با استفاده از رقم اعشاری ۹۹/۱۰، قیمت واقعی جنس مورد نظر را کمتر جلوه می‌دهند؛ برای مثال مشتری با دیدن ۹۹/۱۰ دلار این احساس در ذهنش پدید می‌آید که دارد جنسی ۱۰ دلاری خرید می‌کند؛ یا هرگز مقدار مالیات را بر آن اضافه نمی‌کنند تا مبادا قیمت کلی گرانتر نمود پیدا کند. خیلی زود متوجه خواهید شد که همه وعده ها و تخفیف های تبلیغ شده به جهت خالی کردن جیب مشتریان اتخاذ می‌شوند. شاید این فرهنگ دروغ‌گویی در همه جای دنیا نیز حاکم باشد که به هنگام فروش جنسی، همه جور دروغی بکار گرفته می‌شود تا میزان فروش بیشتر شود! چرا کار های دنیا به این ترتیب به پیش می‌روند؟ حتی دیپلماتهای شیک پوش و مثلاً با وقار نیز دروغ می‌گویند و به نوعی فرهنگ دروغ‌گویی در همه جا نفوذ پیدا کرده است. و این تنها یک جنبه از موارد منفی حاکم بر دنیای ما است. راستی چرا اینگونه است؟

حقیقت این است که از نگاه کلام خدا جهان با همه پیشرفتهای خود در شریر خوابیده است و رئیس این جهان شیطان است و شیطان پدر دروغگویان است؛ به همین دلیل است که ما هر روز به طرّقی مختلف با دروغ روبرو می‌شویم و مطابق سخنان مسیح (یوحنا ۱۷: ۱۶) ما از این جهان نیستیم بلکه در آن فرستاده شده ایم؛ یعنی تعلق ما به آسمان است. سفارش کلام برای ما این است که: " دنیا و شهوات آن در گذر است لکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند" (اول یوحنا ۲: ۱۷)!

۲۳ مارچ

سقط جنین

قرائت: مزموں ۱۳۹

چشمان تو جنین مرا دیده است و در دفتر تو همه اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته می شد، وقتی که یکی از آنها وجود نداشت (مزموں ۱۳۹: ۱۶).

در کلاس درس ژنتیک، پروفیسور از شاگردان پرسید: "در خانواده ای که پدر مبتلا به بیماری سفلیس است و مادر مسلول است فرزند اول و دوم مسلول به دنیا آمدند و فرزند سوم هم از بیماری سفلیس در گذشت، حال برای بار چهارم مادر حامله است در این شرایط به عنوان یک متخصص علم ژنتیک نظر شما برای این خانواده چه خواهد بود، کورتاژ کردن فرزند یا نگاه داشتن او؟"

شاگردان هر کدام نظری دادند و پروفیسور گفت که اصلاً بهتر است به چهار گروه تقسیم شده و با دقت به این مسئله فکر کنید. در پایان کلاس نظرات هر گروه را خواهیم پرسید. نظر هر چهار گروه یکسان بود (سقط جنین بهترین چاره است) پروفیسور پرسید: "مطمئن هستید؟" همه به تأیید گفتند: "بله". پروفیسور افزود: «بچه ها می خواهیم به همگی شما تبریک بگویم زیرا امروز همه با هم تصمیم گرفتید که نگذارید بتهوون، موسیقیدان شهیر به دنیا بیاید».

نویسنده مزامیر راجع به معجزه عجیب شکل گیری و ژشد جنین خود در رحم مادرش می گوید: "زیرا که تو بر دل من مالک هستی؛ مرا در رحم مادر نقش بستی. تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مہیب و عجیب ساخته شده ام. کارهای تو عجیب است و جان من این را نیکو می داند. استخوانهایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهن ساخته می شدم و در اسفل زمین نقشبندی می گشتم. چشمان تو جنین مرا دیده است و در دفتر تو همه اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته می شد، وقتی که یکی از آنها وجود نداشت. ای خدا، فکرهای تو نزد من چه قدر گرامی است و جمله آنها چه عظیم است" (مزموں ۱۳۹: ۱۳ - ۱۷). وقتی که در آیات فوق عمیقاً فکر می کنیم در می یابیم که خداوند خود شکل دهنده جنین کودکان در رحم مادر است؛ و فکرهای او همه بلند و عظیم است، فراتر از آنچه که آدمی بتواند آئنده نوازدی را که در حال شکل گیری است؛ تشخیص داده و برای آئنده او تصمیم گیری نماید. بله اگر بر عهده عقل ناقص ما بود شاید رأی به این می دادیم که بتهوون هرگز به دنیا نیاید!

۸ فوریه

قرائت: یوحنا ۱۵: ۱۳ - ۱۵

دوست واقعی

کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد (یوحنا ۱۵: ۱۳)

در روزگاری که کشور انگلستان گرفتار جنگ جهانی دوم شده بود؛ دو دوست بسیار صمیمی با یکدیگر به جنگ رفتند. آنها از دوران مدرسه همیشه با هم بودند، و اکنون نیز در صحنه دیگری از زندگی با یکدیگر همراه شده بودند. روزی در خط اول میدان جنگ، یکی از آن دو به شدت مجروح شد؛ و شدت آتش دشمن به حدی بود که سایر سربازان مجبور به عقب نشینی شدند؛ دوست او نمی توانست کاری کند. بعد از گذشت چند ساعت وقتی خورشید غروب نمود، آتش سنگین دشمن نیز فروکش کرد؛ و دوست سرباز مجروح برای کشاندن او به سمت آن نقطه حرکت کرد؛ وقتی بر بالین دوستش رسید، دیگر برای کمک نمودن دیر شده بود، خون زیادی از او رفته بود، اما عجیب آنکه لبخند زیبایی بر چهره داشت! او با همان تبسم به دوستش گفت من می دانستم که تو به جهت نجات من خواهی آمد! می دانستم! و بعد از گفتن این کلمات چشمانش برای همیشه بسته شد. دوستی و محبت باعث شده بود که سرباز مجروح در لحظات آخر با لبخند، افتخار مرگ را بپذیرد.

دوست صمیمی چقدر با ارزش است، دوستی که بتوان بر او اعتماد نمود، دوستی که در تنگی ها و سختی ها کنارمان بایستد. در میان انسانهای خاکی با این همه ضعف و محدودیت بشری، شاید مشکل بتوان چنین کسی را پیدا نمود. از آن جهت کلام خدا می فرماید: "کسی که دوستان بسیار دارد خویشتن را هلاک می کند، اما دوستی هست که از برادر چسبنده تر می باشد" (امثال ۱۸: ۲۴). و آن دوست چسبنده و صمیمی کسی نیست به جز عیسی مسیح، کسی که جان خود را در راه دوستانش فدا نمود و خود می گوید: "کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را به جهت دوستان خود بدهد" (یوحنا ۱۵: ۱۳).

کدام مهمتر است!

قرائت متی ۲۳: ۲۳ - ۲۴

زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را، و معرفت خدا را بیشتر از قربانی‌های سوختنی (هوشع ۶: ۶)

بعد از جنگ جهانی دوم، وقتی هواپیماهای روسی و آمریکایی را مقایسه کردند. متوجه شدند که طراحان و مهندسین روسی اول هواپیما را بخوبی طراحی کرده اند و بعد از پایان طراحی و ساخت همه بخش های مختلف به این فکر افتاده اند که صندلی خلبان را کجا قرار دهند! اما مهندسین آمریکایی اول به فکر ایمنی صندلی خلبان بوده اند و بعد بخشهای دیگر هواپیما را نیز طراحی نموده اند. این مسئله برایم از آن جهت جالب بود که نوع برخورد روسها نشان می داد که سلامتی و امنیت خلبان زیاد هم مهم نبود، مهم آن بود که هواپیما خوب پرواز کند و خوب بجنگد!

این ماجرا مرا به یاد آیه مشهور عهد عتیق انداخت که در آن خداوند می فرماید... زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی! همچنین در اشعیا ۶۶ می گوید: "خداوند چنین می گوید: آسمانها کرسی من و زمین پای انداز من است، پس خانه‌ای که برای من بنا می کنید کجا است؟ و مکان آرام من کجا؟ خداوند می گوید: دست من همه این چیزها را ساخت پس جمیع اینها بوجود آمد؛ اما به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرزان باشد، نظر خواهم کرد" (آیات ۱ تا ۳). همه این آیات نشان می دهد که برای خدا رحمت و دوست داشتن دیگران بسی بیشتر از مراسم خشک یا ملاحظات کلیسایی اهمیت دارد. وقتی می دانیم که نگاه خدا چگونه است، و از چه چیزی بیشتر خرسند می شود چرا باید به جای رحمت نمودن، به امور خشک مراسمی مشغول باشیم. چرا باید از یاد ببریم که منظور خدا رحمت رسانیدن به مردم خود می باشد. ما به همه بخشهای سیستم کلیسایی توجه می کنیم؛ اما دریغ از اینکه اندکی به خواست اصلی خدا توجه نماییم. در واقع فقط می خواهیم هواپیما خوب بجنگد، خلبان نیز فقط برای جنگ کردن مهم است. ما مردم را نه برای رحمت نمودن بلکه برای پُر کردن سیستم کلیسایمان می خواهیم. باشد که مردم را به جهت رحمت و برای خدا در صدر همه امور کلیسایی قرار دهیم. هیچ امر دیگری در نظر خدا تا به این اندازه مهم نیست: رحمت می خواهیم نه قربانی!

جهان پهلوان

قرائت: مزمو ۱۰۳

به اندازه ای که مشرق از مغرب دور است، به همان قدر گناهان ما را از ما دور می سازد (مزمو ۱۰۳: ۱۲).

جهان پهلوان تختی با وجود اینکه سالهای سال از مرگ او می گذرد؛ همچنان به عنوان چهره محبوب جامعه ایران است. این مقوله علاوه بر خصوصیات فردی و مردمی بودن تختی، مربوط به شهادت دیگران راجع به خصوصیات او می شود. یکی از حریفان روس او به نام الکساندر مدوید که خود قهرمان برجسته جهان و آلمپیک بود؛ می گوید: "من در مسابقات جهانی از ناحیه دست دچار آسیب سختی شده بودم؛ اما در تمام طول کشتی، تختی حتی کوچکترین فشاری را بر دست من وارد نساخت!" مدوید در آن دوره قهرمان شد اما خودش اعتراف نمود که قهرمان واقعی چه کسی بود! تختی که به راحتی می توانست با استفاده از نقطه ضعف حریف، او را شکست دهد اما هرگز چنین نکرد! و همین خصوصیات، عنوان جهان پهلوان را برای او به ارمغان آورده بود. با شنیدن این داستان به این فکر افتادم که خداوند نیز با وجود اینکه از نقاط ضعف ما با خبر است؛ اما هرگز آنها را آشکار نمی کند؛ و از آنها سوء استفاده نمی نماید.

کلام می فرماید: "خدا کینه به دل نمی گیرد و خشم او دیر نمی پاید. ما را بر حسب گناهانمان مجازات نمی کند و طبق خطاهایمان ما را تنبیه نمی نماید." و مهم تر اینکه: "به اندازه ای که مشرق از مغرب دور است، به همان قدر گناهان ما را از ما دور می سازد (مزمو ۱۰۳: ۱۲). همه این شرایط بواسطه کفاره شدن عیسی مسیح در راه گناهان ما تحقق یافت. خطاب عیسی خداوند به زن زناکاری که در حین عمل زنا توسط یهودیان دستگیر شده بود؛ چنین بود: من هم تو را محکوم نمی کنم. برو و دیگر گناه مکن!" (یوحنا ۸: ۱۱). او که حق محکومیت داشت چنین نکرد؛ در عوض یهودیانی که خود گناهکار بودند می خواستند او را محکوم و سنگسار نمایند و مسیح با کلام خود آنانرا خاموش کرد: "از میان شما، هر آن کس که بی گناه است، نخستین سنگ را به او بزند" (یوحنا ۸: ۷). سعدی شاعر نام آور ایرانی می گوید: "خداوند می بیند و می پوشاند اما همسایه نمی بیند و فریاد می زند". خداوند قدوس با گناه ما کنار نمی آید... برو و دیگر گناه مکن! اما در عین حال آنها را می پوشاند و مذکور نمی کند، او نقاط ضعف مان را نمایان نمی کند و در فیض و رحمت خود اجازه می دهد که در زندگی مسیحی به پیش رویم، اما ما می دانیم که قهرمان واقعی کیست! عیسی مسیح جهان پهلوان زندگی ما است او که همه خفایای دل ما را می داند اما بخاطر جانفشانی بر صلیب، آنها را می پوشاند و اجازه می دهد ما به ظاهر قهرمان باشیم. مجد و جلال به راستی زینده و شایسته عیسی خداوند است!

۲۱ مارچ

عیسی مسیح خداوند است

قرائت: یوحنا ۶: ۶۰ - ۷۱

«تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود،

و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر» (فیلیپیان ۲: ۱۰ - ۱۱)

سی اس لویس (F. H. C. Lewis) نویسنده مشهور، در مورد عیسی مسیح چنین می گوید: «شخصی که صرفاً یک انسان باشد، اما حرفهایی مانند عیسی گفته باشد، نمی تواند استاد بزرگ اخلاقیات به شمار آید. چنین شخصی یا باید دیوانه باشد یا از آن دیوانه هایی که خود را تخم مرغ آب پز می نامند! و یا باید خود شیطان باشد که از جهنم سر بر آورده است! امروز باید انتخاب خود را مشخص کنید. یا عیسی مسیح، پسر خدا بود و هست؛ و یا دیوانه و حتی بدتر از آن است! ... اما دست از تعارفات بیهوده بردارید و دیگر او را استاد اعظم اخلاقیات ننمایید. او یا آنطور که خودش گفته، خداست و یا آنطور که مخالفینش القاء می کنند، دیوانه و دروغگو است. راه دیگری برای شما باقی نمانده است.»

وقتی در یوحنا باب ۶ زمانی که بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند. آنگاه عیسی به آن دوازه گفت: «آیا شما نیز می خواهید بروید؟» شمعون پطرس به او جواب داد: «خداوند نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است. و ما ایمان آورده و شناخته ایم که تو مسیح پسر خدای حی هستی» (یوحنا ۶: ۶۶ - ۶۹). توماس شکاک بعد از اینکه زخمهای عیسی قیام کرده را می بیند، او را: «خدای من و خداوند من» خطاب می کند.

عیسی مسیح خداوند است: این عبارت شهادت کلیسای اولیه و انعکاس تجربه مسیحیان اولیه از عیسی مسیح بود و بابت این شهادت نیز گاهی مقابل شیران و شکنجه محنت بار رومی ها قرار می گرفتند. حتی نشانه رمزی را که برای خود انتخاب کرده بودند؛ یعنی شکل ماهی، باز جمله رمزی عیسی مسیح خداوند است؛ را با خود به همراه داشت. متأسفانه یکی از مکرهای شیطان وارونه نمودن حقیقت است، امروزه شخصیت عیسی مسیح بیشتر به عنوان یک معلم نیکوی اخلاق گرا معرفی می شود. اما کلام خدا واضحاً به ما می گوید که او خداوند است و هر زانویی باید در برابر او خم شود. همانطور که سی اس لویس می گوید ما نمی توانیم با این مفهوم بازی کنیم و راه دیگری برایمان باقی نمانده است! نویسنده مذکور اعتقاد خود راجع به خداوندی مسیح را چنین بیان می دارد: «با گزینه وحشتناکی روبرو شده ایم؛ آیا مردی که راجع به او صحبت می کنیم همان کسی است که خودش ادعا دارد؛ یا شخصی دیوانه و یا بدتر از آن است. اکنون واضح است که او نه دیوانه است و نه شریر. هر قدر که غیر منطقی و عجیب و ناخوشایند بنظر آید، من باید بپذیرم؛ او خدایی است که به شکل انسان، بر سرزمینی که توسط دشمن اشغال شده است؛ پای نهاده است.»

۱۰ فوریه

اعتبار علمی مسیحیت

قرائت: اول قرنتیان ۱: ۱۸ - ۳۱

زیرا که چون برحسب حکمت خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که

بوسیله جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد (اول قرنتیان ۱: ۲۱)

روزی مبشری که بین کودکان خاورمیانه مشغول به کار بود، با جیب سواری خود در جاده ای رانندگی می کرد، که بنزین ماشینش تمام شد. او در ماشین، ظرف بنزینی نداشت، آنچه که توانست پیدا کند؛ فقط یک ظرف ادرار کودکان بود. حدود یک مایل در جاده پیاده رفت تا به نزدیک ترین ایستگاه بنزین رسید، و آن ظرف را پر کرد. وقتی که برگشت و بنزین را در باک ماشین می ریخت؛ کادلاکی که حامل مسئولین شرکت نفت بود از آنجا رد شد. آنها از کار او کاملاً حیرت زده شده بودند. یکی از آنها پنجره را باز کرد و گفت: "اگر چه هم مذهب شما نیستیم ولی جداً ایمان شما را تحسین می کنیم".

شاید اینطور به نظر برسد که مسیحیان، ایمانی کورکورانه دارند. همانند داستان فوق که گمان می رفت؛ ایمان مسیحی، انتظار دارد ماشینی به مدد ادرار، حرکت کند. در مسیحیت، قدم ایمان حقیقتاً امری ضروری است؛ اما با این وجود، ایمان مسیحی مبتنی بر شواهد تاریخی نیز می باشد. مورخ یهودی، یوسیفسوس که ۳۷ سال بعد از میلاد می زیسته؛ در نوشته هایش به وجود تاریخی عیسی مسیح اشاره می دارد. علم باستانشناسی نیز یافته های بسیاری دارد که حقایق مسیحیت را تصدیق می نمایند.

یکی از پیشگویی های عیسی مسیح راجع به آینده اورشلیم و معبد مقدس یهودیان این بود: "ایامی بر تو می آید که دشمنانت... در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تفقد خود را ندانستی" (لوقا ۱۹: ۴۳ و ۴۴). جالب است که در سال ۷۰ میلادی به هنگام حمله تیپس امپراطور روم، این پیشگویی تحقق یافت، رومی ها شهر و معبد را ویران و غارت نمودند. باستانشناسان دریافتند که دیوارهای معبد از طلا پوشانیده شده بودند و بعد از آتش گرفتن معبد، طلا ذوب شده بود و به میان درز سنگهای دیواره هیکل رخنه نموده بود؛ بنابراین سربازان برای بدست آوردن طلا مجبور بودند سنگها را تخریب کنند و از میان بردارند به این ترتیب کلام مسیح تحقق یافته بود که می گفت: "سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت". مسیح به هنگام ورود پیروز مندانه اش به اورشلیم در پاسخ رهبران یهود که از او می خواستند مردم راساکت کند، پاسخ داد اگر اینها ساکت شوند سنگها به صدا خواهند آمد، و امروز بسیاری معتقدند که علم باستانشناسی کتاب مقدس مصداق همان سنگ ها است که امروز به صدا در آمده اند و اعلام می دارند: او که وارد اورشلیم شد حقیقتاً خدا بود که پا بر عرصه این جهان گذاشت. اما با همه این شواهد، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید!

۱۱ فوریه

تابلوی نقاشی

قرائت: پیدایش ۱: ۲۷ - ۳۱

"در اسفل زمین نقش بندی می گشتم" (مزمور ۱۳۹: ۱۵)

این روزها به سادگی می بینم که تلاش شیطان و دنیا این است که به ما تلقین نماید که هیكلی زشت و بد فرم داریم. تبلیغات تلویزیونی، رادیویی و مجلات همگی به نحوی ما را به این فکر می اندازند که هنوز به قدر کافی خوش هیكل و زیبا و جذاب نیستیم. زنان و مردان بیشماری را می بینم که در تلاش برای رسیدن به حد اعلی زیبایی و خوش هیكلی هستند و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی کنند (رژیمهای سخت غذایی، جراحیهای مختلف و...) ولی در این بین گویی یک چیز به چشم نمی خورد و آن این است که در چشم آفریدگارمان چگونه جلوه می نمایم.

نویسنده مزمور می گوید که خداوند ما را نقشبندی کرده است. (مزمور ۱۳۹: ۱۵) کلمه ای که در زبان عبری برای این منظور به کار رفته است به معنی بزرگترین اثر هنری یک هنرمند است؛ در واقع می توان گفت که به چشم خداوند، ما زیباتر از تابلوی مونالیزا در چشم داوینچی هستیم. "پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید... و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود" (پیدایش ۱: ۲۷ و ۳۱)

لحظه ای فکر کنیم، کدام یک برای ما مهمتر می باشد نگاه خدا یا نگاه دنیا؟ نگاه دنیا بر ما نگاهی گذرا است. امروز اگر ما در چشم دنیا بهترین هستیم، مطمئن باشید که فردا شخصی دیگر این موقعیت را به دست خواهد آورد. ولی خداوند دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است. بیایید خداوند را برای آنچه که هستیم شکر نموده و او را تمجید نمایم. "ترا حمد خواهم گفت زیرا که به بطور مهیب و عجیب ساخته شده ام (مزمور ۱۳۹: ۱۴)".

۲۰ مارچ

تعداد سیبهای داخل کیف

قرائت: متی ۶: ۱۹ - ۳۴

من جوان بودم و الآن پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیده ام و نه نسلش را که گدای نان بشوند (مزمور ۳۷: ۲۵)

معلم ریاضی که به پسر ۷ ساله بنام آرنو ریاضی یاد می داد. یک روز از او پرسید: آرنو اگر من به تو یک سیب و یکی دیگر و یکی بیشتر بدهم تو چند تا سیب خواهی داشت؟ آرنو با اطمینان پاسخ داد: ۴ تا! معلم نگران شد چون انتظار جواب درستی داشت. با خود فکر کرد: «شاید پسر بچه خوب گوش نکرده است». بنابراین، به پسرک گفت: «آرنو، خوب گوش کن؛ خیلی ساده است اگر به دقت گوش کنی می توانی جواب صحیح بدهی! و سؤال را تکرار نمود. آرنو دوباره شروع کرد به حساب کردن با انگشتانش در حالیکه در پی جوابی بود که معلمش را خوشحال کند. به همین دلیل با دقت پاسخ داد: «۴ تا» معلم نا امید تر شد. به پسر آمد که آرنو توت فرنگی دوست دارد. او فکر کرد شاید آرنو سیب دوست ندارد و برای همین نمی تواند تمرکز داشته باشد. بنابراین، با هیجان فوق العاده ای پرسید: آرنو اگر من به تو یک توت فرنگی و یکی دیگر و یکی بیشتر بدهم تو چند تا توت فرنگی خواهی داشت؟ آرنو با تأمل جواب داد: «۳ تا». حالا معلم تبسم پیروزمندانه ای بر لب داشت. برای موفقیتش به خود می بالید اما برای اطمینان بیشتر دوباره پرسید: «اگر من به تو یک سیب و یک سیب دیگر و یکی دیگر بیشتر بدهم تو چند تا سیب خواهی داشت؟» آرنو فوراً جواب داد: «۴ تا!» معلم مبهور شده بود و با صدای گرفته و خشمگین پرسید: آرنو چطور؟ پسرک با صدای آرام و خجالت زده پاسخ داد: «برای اینکه من قبلاً یک سیب در کیفم داشتم!» صرف نظر از پاسخ خنده دار پسر بچه به سؤال ریاضی، اما درحقیقت محاسبات او در مورد تعداد سیبها کاملاً درست بود. گاهی ما ایمانداران در برخورد با مسائل مادی و مالی، عطایا و برکات خدا را فراموش می کنیم. فراموش می کنیم که این خداوند بوده است که نیازهای ما را فراهم نموده، و حقیقتاً، قادر به شمارش برکات زندگی خود نیستیم. چشمانمان فقط متوجه نداشته ها است و از داشته هایمان همیشه غافلیم. طوری با خدا رفتار می کنیم که گویی تا کنون نتوانسته است روزیمان را فراهم نماید. چقدر خدا باید به ما ببخشد تا به ما ثابت شود که او حقیقتاً مراقب زندگی ما است. «و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو دهد یا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد، یا اگر تخم مرغی بخواد عقربی بدو عطا کند. پس اگر شما با آنکه شریر هستید می دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادتیر پدر آسمانی شما روح القدس را خواهد داد به هر که از او سؤال کند» (لوقا ۱۱ - ۱۳). باشد که سیبها و برکات زندگیمان را به درستی شمارش کنیم!

۱۹ مارچ

بوته مشتعل

قرائت: خروج ۳

خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: اهیبه (هستم) مرا نزد شما فرستاده. (خروج ۳: ۱۴)

روزی هنگامی که موسی مشغول چرانیدن گله پدر زن خود یترون، کاهن مدیان بود، گله را به آنسوی بیابان، به طرف کوه حوریب، معروف به کوه خدا راند. ناگهان فرشته خداوند چون شعله آتش از میان بوته‌ای بر او ظاهر شد. موسی دید که بوته شعله‌ور است، ولی نمی‌سوزد. با خود گفت: «عجیب است! چرا بوته نمی‌سوزد؟» پس نزدیک رفت تا علتش را بفهمد. وقتی خداوند دید که موسی به بوته نزدیک می‌شود، از میان بوته ندا داد: «موسی! موسی! موسی جواب داد: «بلی!» خدا فرمود: «بیش از این نزدیک نشو! کفشایت را از پای درآور، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدسی است. من خدای اجداد تو ابراهیم، اسحاق و یعقوب هستم.»

راوی ذکرایا واعظ معروف راجع به بوته مشتعل می‌گوید: خدا خود را به موسی اینگونه مکشوف می‌کند تا به او که شخصیت عجولی داشت؛ درس عمیقی را بیاموزاند. اولاً موسی فهمید که خدا خود را در آتش مکشوف نموده است. «خدا از میان بوته به وی ندا درداد و گفت: «ای موسی! ای موسی!» گفت: «لیبک.» گفت: «بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس است.» و گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب» ثانیاً، بوته شعله‌ور بود؛ اما نمی‌سوزد تا این حقیقت را تبیین کند که شعله آتش برای سوختن نیازی به بوته نداشت! خداوند برای پیش بردن کارهایش هیچ نیازی به موسی نداشت. خداوند این حقیقت را بار دیگر به موسی بازگو می‌نماید: «موسی به خدا گفت: «اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و از من بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟» خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: اهیبه (هستم) مرا نزد شما فرستاده» (خروج ۳: ۱۳-۱۴).

چه مکاشفه بی نظیری! باشد که همیشه بیاد آوریم خدای ما بی نیاز است؛ و این ما هستیم که باید بر خداوندی او که بود، هست و خواهد بود اعتماد نماییم! درسی که هر خادم خدا باید بیاموزد این است که او خدایی را خدمت می‌نماید که می‌گوید: هستم آنکه هستم! آمین

۱۲ فوریه

مرغ و راسو

قرائت اشعیا ۵۳

«او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود. مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را نگشود» (اشعیا ۵۳: ۷)

روزی دهقانی تعریف می‌کرد که راسویی که صیاد عجیبی است به مرغ دانی او حمله می‌برده. اما راسو مثل خوناشامی به مرغ و خروس‌ها حمله می‌کرد یعنی آنها را نمی‌درید بلکه با دندانهایش خون شان را می‌مکید و به این روش آنها را از بین می‌برد. با این وجود، در صورت حمله احتمالی، مرغ و خروسها ستر و صدای زیادی می‌کردند و دهقان متوجه حمله راسو می‌شد و سریعاً خود را به مرغ دانی می‌رساند تا آنها را نجات دهد. روزی به مرغ دانی خود سری زد، با منظره عجیبی روبرو شد! مرغ مادری را دید که در همان حالت نشسته، مرده است در حالی که جوجه‌هایش را در زیر پره‌های خود مخفی نموده بود. دهقان متوجه زخمی شد که بر روی گلوی مرغ بر جای مانده بود؛ جای دندانهای راسو بود! ولی چرا مرغ مادر هیچ صدایی نکرده بود؟ دهقان پیر پاسخ خود را یافت؛ مرغ برای نجات جان جوجه‌هایش هیچ حرکت و صدایی از خود در نیارود تا مبادا راسو متوجه جوجه‌های کوچک و ناتوان شود. او خود را به مرگ سپرد تا جوجه‌هایش حیات یابند!

این داستان چقدر شبیه به کار خداوندان عیسی مسیح است. کلام خدا در اشعیا ۵۳ می‌گوید: «او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را نگشود. مثل بره‌ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده‌اش بی‌زبان است همچنان دهان خود را نگشود» (آیه ۷). عیسی مسیح برای نجات ما سکوت نمود و خود را به دست جلاد سپرد تا ما نجات یابیم. او در سه دادگاه مختلف حاضر نمودند اما کلامی را در دفاع از خود بر زبان نیارود بلکه خود را فدا نمود. لازم بود که خون او به عنوان فدیة گناهان بشر ریخته شود؛ زیرا که جان جسد در خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده‌ام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره می‌کند» (لایوان ۱۷: ۱۱). عیسی مسیح خود به کار خود اشاره می‌نماید و از بی توجهی قوم خود گله می‌کند: «ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کثرت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه‌های خویش را زیر بالهای خود می‌گیرد و نخواستید.» (لوقا ۱۳: ۳۴). عیسی اعلام می‌دارد که خون خود را برای نجات ما تقدیم نموده است: «زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آموزش گناهان ریخته می‌شود» (متی ۲۶: ۲۸). عزیزان بیایید همیشه کار با ارزش مسیح را گرامی بداریم و او را به جهت فداکاریش ستایش نماییم. او خون خود را تقدیم نمود و ما را در زیر پره‌هایش مخفی نمود تا شکار صیاد نشویم. مراو را تا ابدالاباد شکر و سپاس باد. آمین

۱۳ فوریه

شب‌نم صبحگاهی

قرائت: متی ۵: ۱ - ۱۲

"خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت" (متی ۵: ۳ و ۴)

سالها پیش در کنفرانسی مسیحی شرکت نمودم که واعظی مشهور به هنگام موعظه اش به تجربه ای اشاره نمود که بنظرم بسیار جالب بود. روزی که سختی مشکلات زندگی او را به شدت آشفته نموده بودند، به گلخانه حیاط منزلش رفت تا با خدا راز و نیاز کند. او اغلب برای خلوت نمودن با خدا به آن گلخانه سبز و زیبا می رفت و زیبایی گیاهان آنجا اغلب او را به ستایش و شکر گذاری وا می داشتند؛ اما این بار زیبایی گل و گیاهان هیچ تطابقی با مشکلات محنت بار او نداشتند. بر صندلی همیشگی اش نشست، اما سنگینی افکار و شکستگی درونیش نمی گذاشت که دعایی بر لبانش بنشیند. در آن حال ناگهان نگاهش متوجه برگهای سبز گلدانی شد که قطرات شبنم صبحگاهی بر آنها نشسته بودند. این قطرات مثل مرواریدهای درخشانی بر روی برگها نشسته بودند، اما در آن میان برگی بود که شکافته شده بود و قطره شبنم درست بر آن شکستگی قرار گرفته بود و لبه های تیز شکستگی باعث شد بود که آب به داخل محل شکافته شده رخنه نماید اما سایر قطرات فقط بر برگهای سبز زیبا و سالم نشسته بودند و نتوانسته بودند هیچ نفوذی به داخل برگ داشته باشند. همین منظره خادم خسته و درمانده را به یاد آیه ای از کلام مسیح آورد که می گوید: "خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت" (۳ و ۴).

بله فقط برگ شکسته، توانسته بود از تازگی آب شبنم برخوردار شود. از این جهت است که پیغام خدا در برابر همه محنت ها و شکستگی ها، مخصوصاً زمانی که به خاطر او بر ما واقع می شوند؛ می گوید: "خوشابحال شما". خوشابحال ما که حتی اگر ماتم زده باشیم تسلی های او جانمان را سیراب خواهند نمود. بنابراین علی رغم تلخی شکستگی ها و درد های زندگی به این فکر کنید که قطرات شبنم فیض او می توانند بر مسکنت و درد ها و محنت های شما بنشینند و شما را سیراب نمایند! خداوند ما خدایی است که "شکسته دلان را شفا می دهد و جراحات های ایشان را می بندد" (مزمور ۱۴۷: ۳).

۱۸ مارچ

ردپایی بر ساحل

قرائت: ایوب ۵: ۱۷ - ۲۷

ای پسر من، تأدیپ خداوند را خوار مشممار، و توبیخ او را مکروه مدار. زیرا خداوند هر که را دوست دارد تأدیپ می نماید، مثل پدر پسر خویش را که از او مسرور می باشد» (امثال ۳: ۱۱ - ۱۲)

روزی مردی مسیحی و ایماندار که علاوه بر روحانیت در امور زندگی نیز موفق بود خوابی دید؛ او دید که در کنار دریایی زیبا و آرام دو ردپا بر شنهای ساحل بر جای مانده است. و در عالم خواب چنین تصور کرد که رد پای او و مسیح (عمانوئیل = خدا با ما) می باشد. با خود گفت که بخاطر همراهی عیسی مسیح است که زندگی چنان خوشایند و مطبوع به پیش می رود و دریای حیاتش چنین آرام و زیبا است. بعد از گذشت مدت مدیدی، سختی های بسیاری در زندگی او حادث شدند طوری که هم به لحاظ روحانی و هم به لحاظ جسمانی زندگی چنان متلاطم شده بود که نمی دانست مشکلاتش را چگونه برطرف نماید. در آن ایام محنت بار باز خوابی دید که در کنار همان دریای قبل ایستاده است اما این بار دریا بسیار طوفانی و هوا ابری و غم زده است. وحشتناک تر اینکه فقط یک رد پا بر روش شنها دیده می شود! دلش به شدت شکسته شده بود چون احساس می کرد که آن ردپاها فقط متعلق به او هستند و عیسی مسیح او را ترک نموده است؛ شاید به همین دلیل دریای زندگی اش چنین طوفانی و برآشفته است؛ ناگهان در همان خواب صدای خداوند را شنید که می گفت اشتباه می کنی آن رد پاها متعلق به من است؛ بخاطر طوفان و سختی ها تو را در آغوش گرفته ام».

خداوند در کلامش قول نمی دهد که مشکلات واقع نخواهند شد؛ ولی این قول را می دهد که به هنگام مشکلات در کنار ما خواهد بود. تو را هرگز ترک نکنم و رها نخواهم نمود. «تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود» (عبرانیان ۱۳: ۵). «بباید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید» (متی ۱۱: ۲۸). «و می دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می دارند و بحسب اراده او خوانده شده اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می باشند» (رومان ۸: ۲۸). اینها وعده های خداوند می باشند و از مطالعه کلام می توان چنین نتیجه گرفت که خدا به هنگام سختی ها و طوفانها نزدیکتر است، آنقدر نزدیک که ما را در فیض خود به آغوش کشیده و فقط ردپای او بر شنها نمودار کشته است!

۱۷ مارچ

سوزنبان

قرائت: رومیان ۳: ۲۴ - ۲۶

« لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیه کند تا آنکه پسرخواندگی را بیابیم» (غلاطیان ۴: ۴ - ۵)

مرد سوزنبنانی متصدی عوض کردن حالت پُلی بود که بر روی رودی قرار گرفته بود. او کیوسک کوچکی داشت و با پیغام مرکز کنترل به هنگام عبور کشتی با فشار دکمه ای پُل را به حالت عمودی در می آورد و در صورت عبور قطار پُل را به حالت افقی در می آورد. سوزنبان مرد مهربانی بود که همسر خود را از دست داده بود ولی از او پسر کوچکی داشت که او را بسیار دوست می داشت و همه زندگی او شده بود. روزی که پسرش مدرسه نمی رفت و در منزل مانده بود از او خواست که به محل کارش برود. پدر نیز فرزندش را به محل پُل برد، روز خلوتی بود و پسر از پدر خواست که به نزدیک پُل برود و بازی کند. پدر اجازه داد چون می توانست از پنجره کیوسک مراقب فرزند باشد؛ کمی بعد دستگاه بیسیم پیغام اضطراری اعلام نمود مبنی بر اینکه قطاری از کنترل هوش مصنوعی خارج شده است و به سرعت به محل کار سوزنبان نزدیک می شود و او باید پُل را که در حالت عمودی بود به حالت افقی در آورد. اما سوزنبان متوجه شد که تنها پسرش بر بالای پُل رفته است. لحظه ای درنگ نمود، اما صحبت از تائیه ها بود؛ سوزنبان زمان نداشت؛ باید تصمیم می گرفت؛ یا باید فرزندش را نجات می داد که در آنصورت هزاران مسافر قطار جان خود را از دست می دادند. و یا راه دوم را انتخاب می کرد. چشمانش پُر از اشک شده بود؛ دکمه را فشار داد و قطار با سرعت بسیار از روی پُل عبور نمود و فرزندش را در مقابل چشمانش تکه تکه کرد. قطار همچنان عبور می نمود و مسافری خوش خیال برای سوزنبنانی که در کیوسک ایستاده بود دست تکان می دادند؛ غافل از اینکه عبور آنها از آن رودخانه و نجات جانانشان برای مرد سوزنبان چه بهایی را در بر داشته است. بهای از دست دادن تنها فرزندش! این حکایت شباهت به کار خدای پدر دارد که برای نجات عبور ما به آسمان شاهد مصلوب شدن فرزند یگانه اش شد و او که ابراهیم را اجازه نداد تا داغ قربانی شدن فرزند را ببیند حال خود فرزندش را بر قربانگاه فدا نمود. «لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیه کند تا آنکه پسرخواندگی را بیابیم» (غلاطیان ۴: ۴ - ۵). و ما چقدر به مسافرینی شباهت داریم که نمی دانیم یا فراموش کرده ایم که: «به فیض او مجاناً عادل شمرده می شوند به واسطه آن فدیهای که در عیسی مسیح است. که خدا او را از قبل معین کرد تا کفار به واسطه ایمان بوسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد» (رومیان ۳: ۲۴ - ۲۵). باشد که قدر فیض خدا را بدانیم. و قیمتی را که برای نجات ما پرداخت نمود را همیشه در نظر داشته باشیم؛ نه اینکه با بی خبری و فراموشکاری سوار بر قطار زندگی روزانه، فقط از دور برای او دست تکان دهیم!

۱۴ فوریه

فداکاری

قرائت: فیلیپیان ۲: ۶ - ۸

«زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳: ۱۶).

در روزگاری که هنوز بانک خون تشکیل نشده بود، دختر کوچکی بیمار شد و به طور اضطراری به انتقال خون نیاز پیدا کرد. پزشک معالج آن دختر به برادر دوازده ساله او گفت که اگر خون بدهد ممکن است بتواند جان خواهرش را نجات دهد؛ پسرک لحظه ای تردید کرد، چشمانش لبریز اشک شد و سپس تصمیم خود را گرفت و به پزشک معالج گفت: «بله دکتر من آماده ام» وقتی که انتقال خون صورت گرفت، پسر بچه از دکتر پرسید: «به من بگوئید که کی می میرم؟» بالاخره، دکتر متوجه شد، چرا پسرک پس از شنیدن پیشنهاد او لحظه ای تردید کرده است. برای پسر بچه فقط یک لحظه کافی بود که تصمیم بگیرد جان خود را فدای خواهرش کند. کسی که در فدا کردن جان خود برای دیگری تردید نمی کند؛ قطعاً قلبش مالمال از محبت عمیقی است. و این دقیقاً همان کاری است که خداوند در قبال ما گناهکاران به انجام رساند. او از همان ابتدای آفرینش که آدم به گناه آلوده شد، نقشه فداکارانه خود را مطرح می کند: «و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی (عیسی) میگذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید» (آفرینش ۳: ۱۵). و در نهایت این نقشه فداکارانه خدا به انجام رسید: «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳: ۱۶). «زیرا او را که گناه شناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم» (دوم قرنتیان ۵: ۲۱).

به این ترتیب خدا فرزند خود عیسی مسیح را به جهت نجات بشر از گناه فدا نمود؛ و خود عیسی مسیح نیز علی رغم سختی نقشه خدای پدر جان خود را فداکارانه تقدیم نمود: «خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید» (فیلیپیان ۲: ۸). و در پایان انجام نقشه الهی بر چوبه صلیب فریاد زد تمام شد! بله کار نجات که مبتنی بر فداکاری مسیح بود پایان پذیرفت، تا هر که بر او ایمان آورد، هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. اگر عیسی مسیح در پذیرش فداکارای و مرگ طاقت فرسا، تردید نمود و کار را به پایان رساند تنها دلیلش محبت بود. گویی آمده بود که فقط قربانی شود، همه اینها نشان از محبت عمیق او نسبت به ما است! باشد که محبت او را همیشه سپاسگزار باشیم! آمین

۱۵ فوریه

بخشیدن یا گرفتن!

قرائت: اعمال ۲۰: ۳۳ - ۳۶

«دادن از گرفتن فرخنده تر است» (اعمال رسولان ۲۰: ۳۵).

در بیمارستانی، دو مرد در یک اتاق بستری بودند. مرد کنار پنجره به خاطر بیماری ریوی بعد از ظهرها یک ساعت بر روی تخت می نشست تا مایعات داخل ریه اش خارج شوند. اما دومی باید طاق باز می خوابید و اجازه نشستن نداشت. آن دو ساعتها در مورد همسر، خانواده‌هایشان، شغل، تفریحات و خاطرات دوران سربازی صحبت می کردند. بعد از ظهرها مرد اول در تخت می نشست و روی خود را به پنجره می کرد و هر آنچه را که می دید برای دیگری توصیف می کرد؛ درحالیکه بیمار دوم چشمان خود را می بست و تمام جزئیات دنیای بیرون را در ذهن خود مجسم می کرد. او با این کار جان تازه ای می گرفت، چرا که دنیای بی روح و کسالت بار او با تکاپو و شور و نشاط فضای بیرون پنجره رنگ زندگی می گرفت. در یک بعد از ظهر گرم، مرد کنار پنجره از رژه ای بزرگ در خیابان خبر داد. با وجود این که مرد دوم صدایی نمی شنید، با بستن چشمانش تمام صحنه را آن گونه که هم اتاقیش وصف می کرد؛ مجسم می نمود. روزها و هفته ها به همین صورت سپری شد. یک روز صبح وقتی پرستار به اتاق آمد، با پیکر بی جان مرد کنار پنجره که در آرامش به خواب ابدی فرو رفته بود روبرو شد. پس از آنکه جسد را به خارج از اتاق منتقل کردند مرد دوم درخواست کرد که تخت او را به کنار پنجره منتقل کنند. به محض اینکه کنار پنجره قرار گرفت، با شوق فراوان به بیرون نگاه کرد. اما... تنها چیزی که دید دیواری بلند و سیمانی بود. با تعجب به پرستار گفت: جلوی این پنجره که فقط دیوار قرار دارد. چرا او منظره بیرون را آن قدر زیبا وصف می کرد؟ پرستار گفت: او که نابینا بود، حتی نمی توانست این دیوار سیمانی بلند را ببیند. شاید فقط می خواست تو را به زندگی امیدوار کند! بالاترین لذت در زندگی این است که علیرغم مشکلات خودتان، سعی کنید دیگران را شاد کنید. شادی اگر تقسیم شود دوبرابر می شود. شاید به همین دلیل است که پولس رسول می فرماید: «این همه را به شما نمودم که می باید چنین مشقت کشیده، ضعفا را دستگیری نمایید و کلام خداوند عیسی را به خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده تر است» (اعمال رسولان ۲۰: ۳۵). این یک اصل الهی است: دادن از گرفتن فرخنده تر است. وقتی به فکر بخشیدن، فراهم آوردن و در نهایت به فکر دیگران باشیم؛ زندگی زیبا تر و پُر مفهوم تر می شود. «و هر یک از شما ملاحظه کارهای خود را نکنند، بلکه هر کدام کارهای دیگران را نیز» (فیلبیانی ۲: ۴). حال کمی به اوقات خود فکر کنید چقدر توانسته اید که به دیگران خدمت کنید؟ اگر بیمار نابینایی توانست لحظات خوشایندی را در ذهنیت دوست بیمارش پدید آورد قطعاً شما نیز می توانید دوستی را خدمت نمایید و او را امیدوار تر نمایید؛ حتی اگر خود نیز در مشکلات و سختی ها گرفتار باشید!

۱۶ مارچ

مفهوم زندگی

قرائت جامعه ۱: ۱۲ - ۱۸

ترس بیهوش آغاز علم است! (امثال ۱: ۷)

لئو تولستوی نویسنده معروف کتاب "جنگ و صلح" در سال ۱۸۷۹ در کتابی دیگر تحت عنوان "اعتراف" از تلاشش بجهت یافتن معنی و مفهومی برای حیات، می نویسد. وقتی کودکی بیش نبود؛ مسیحیت را انکار میکرد. بعد از پایان تحصیلات دانشگاهی، تا آنجاییکه می توانست سعی کرد از زندگی لذت ببرد. او وارد زندگی اجتماعی مسکو و سنت پترزبورگ، شده بود؛ یعنی بد مستی، هرج و مرج و قمار و خشونت. اما همه اینها او را ارضاء نمی نمود.

سپس در پی مال اندوزی رفت. بخاطر انتشار کتابهایش پول زیادی نصیبش شد. اما این نیز او را ارضاء نمی کرد. بعد از این ناکامیها، در پی کسب شهرت و مقام و موفقیت بود. او به این آرزویش نیز رسید. دایره المعارف بریتانیکا در موردش می نویسد: او نویسنده یکی از دو یا سه رُمان برتر جهان است. اما علیرغم این توصیفات، تولستوی معتقد بود که اینها هیچ ارزشی ندارند، چرا که هنوز هیچ مفهومی برای زندگی نیافته بود. بعدها، بر آن شد که خانواده ای تشکیل دهد تا برایشان بهترین زندگی ممکن را فراهم آورد. بنابراین در سال ۱۸۶۲ با همسری مهربان و دوست داشتنی ازدواج کرد و حاصل این ازدواج ۱۳ فرزند بود. او به تمام آرزوهایش رسیده بود؛ و با تمام چیزهایی که می توانستند برای او شادببخش باشند؛ احاطه شده بود. اما با این وجود فقط یک سؤال او را به ورطه خودکشی کشانده بود. «آیا چیزی جز مرگ که انتظارم را می کشد، وجود دارد؛ که من آنرا بدست نیآورده باشم». براین اساس برای یافتن پاسخ، در همه زمینه های علمی و فلسفی تحقیق نمود. تنها پاسخی را که توانست برای سؤال «چرا زندگی می کنم؟» پیدا کند این بود:

«در فضایی بیکران و در پهنه زمانی نامحدود، ما انسانها چون ذراتی کوچک با پیچیدگی بسیار در حال تغییر و تبدیل هستیم». تولستوی وقتی به زندگی مردم هم عصر خود اندیشید؛ متوجه شد که آنها با چنین سوالاتی نظیر «چرا زندگی می کنم؟» روبرو نشده اند. و دریافت که مردم روستایی روسیه، با ایمان ساده مسیحیشان، قادرند به اینگونه سوالات، پاسخ دهند. و به این نتیجه رسید که پاسخ را، تنها در عیسی مسیح می توان یافت! در کتاب مقدس با زندگی سلیمان آشنا می شویم که فرصت یافت تا همه ابعاد زندگی را لمس نماید اما با این وجود همه چیز را بطلالت دانسته و در نهایت می نویسد: "پس آفریننده خود را در روزهای جوانی ات بیاد آور قبل از آنکه روزهای بلا برسد و سالها برسد که بگویی مرا از اینها خوشی نیست" (جامعه ۱: ۱۲). همچنین در ابتدای کتاب امثال می نویسد: ترس بیهوش آغاز علم است! (امثال ۱: ۷).
بله تنها خداوند است که به این زندگی پر از خستگی، مفهوم می بخشد.

۱۵ مارچ

زمزمه

قرائت: یوحنا ۱۶: ۵ - ۱۶

ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند. بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آئینده به شما خبر خواهد داد. (یوحنا ۱۶: ۱۳)

کار من ایجاب می‌کند که ساعت‌های متمادی با کامپیوتر شخصی ام کار کنم و عادت دارم که هنگام کار، موسیقی کلاسیک یا آرامی پخش شود. روزی قبل از اینکه کارم را آغاز کنم پنجره اطاقم را باز کردم تا هوای تازه وارد اطاق شود، و بعد کامپیوترم را روشن کردم. وارد سایتی شدم که موسیقی آرامی بیابم و بعد به شکل تصادفی ترانه های قدیمی انگلیسی شروع به پخش شدن کردند. سپس کارم را آغاز نمودم، آنقدر در کارم مشغول بودم که حواسم به محیط اطراف نبود؛ اما ناگهان متوجه شدم کسی در خارج از ساختمان زیر پنجره اطاقم همان آهنگ قدیمی در حال پخش شدن را زمزمه می‌کند، وقتی دقت کردم دیدم مسئول تعمیرات و تأسیسات ساختمان است که با چشمان گریان و صدای گرم، با آهنگ هم نوا شده است. سن من قد نمی‌داد که بدانم خواننده آهنگ کیست و نمی‌دانستم که آن آهنگ چه خاطره ای را بیاد مرد ۶۰ ساله آورده است. از آنجایی که او را می‌شناختم، می‌دانستم آدم موثر و با ادبی است، و معمولاً چنین کاری را از او ندیده بودم؛ ولی تأثیر موسیقی یا خاطره ای که در ذهن داشت آنقدر قوی بود که او را به آواز خواندن او داشته بود، و جالب اینکه همه شعر را نیز از حفظ بود! این واقعه مرا به یاد سخنان چارلز اسپرجن انداخت که می‌گوید: وقتی کلام خدا را می‌خوانیم گویی کلام بر ذهن سنگی ما حک می‌شود اما افکار دنیا و مشغولیت های آن مثل خاک و خاشاک بر آن کلمات می‌نشینند و آنها را محو می‌نمایند با این وجود روح خدا مثل بادی قادر است بر آن آیات حک شده بوزد و آنها را از زیر تمامی آن خاکها و برگها بیرون آورد و نمایان سازد و مفهوم بخشد.

این دقیقاً کار روح خدا است که توسط کلام خدا ما را به جمیع راستی ها هدایت می‌نماید. به گواه و شهادت ایمانداران بسیاری، روح خدا به هنگام نیاز حتی آیه هایی را که در گذشته خوانده اند به یادشان آورده است. پس از خدا بخواهیم تا توسط روح خود که تفحص کننده دلها است و بواسطه کلام خود آن سرود زیبایی گذشته را بیادمان آورد؛ کلام خدا را بر ایمان باز کند، ما را با راستی خود همنا نموده و به جایی برگرداند که شاید مدتها است از آن دور شده ایم! به دعا ها، عادت‌های خوب، عهد ها و معیارها و هدفهایی که شاید مدتها است از آنها فاصله گرفته ایم و در کوران زندگی، گرد و غبار بر آنها نشسته است. باشد که باد روح خدا خاکها را بزداید و آنها را به یادمان آورد؛ تا نه فقط زمزمه بلکه آنها را فریاد کنیم! " همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می‌کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که می‌باید نمی‌دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می‌کند به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد. (رومیان ۸: ۲۶).

۱۶ فوریه

پیروزی بر وسوسه

قرائت: متی ۴: ۱ - ۱۱

خدا ... نمی‌گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید، بلکه ... مفری نیز می‌سازد (اول قرنتیان ۱۰: ۱۳)

واندا جانسون، بیوه ای صاحب پنج فرزند، به طرف فروشگاه گروهی می‌رفت به امید اینکه در قبال گروه گذاشتن تلویزیونشان شصت دلار قرض بگیرد. اتفاق غیرمنتظره ای رخ داد. اتومبیلی پر از کیسه های پول به همراه افراد مسلح از کنارش رد شد، درب عقب ماشین باز شد و کیفی بیرون افتاد. واندا ایستاد و کیسه را برداشت. وقتی پول را شمرد متوجه شد مبلغی به ارزش ۱۶۰۰۰ دلار داخل ساک است. غوغایی درونش برپا شد. آن پول تمام بدهی هایش را پرداخت می‌کرد و نیازهای بچه هایش را رفع می‌کرد. اما کیف مال او نبود.

بعد از چهار ساعت کلنجار با معیارهای اخلاقی، واندا به پلیس تلفن کرد و پول را تحویل داد. ریسمان اخلاقی شما چقدر قدرتمند است؟ آیا روبرو شدن با فرصت اغوا کننده ای برای انجام کار نادرست، ریسمان شما را پاره می‌کند؟ آدم و حوا، مثل عیسی مسیح، از سه سو مورد حمله شیطان واقع شدند. شهوت جسم، خواهش چشم و غرور زندگانی (اول یوحنا ۲: ۱۶). والدین اولیه ما در مقابل اغوای مار از پای درآمدند. (پیدایش ۳: ۱-۶). عیسی از پای درنیامد. (متی ۴: ۱-۱۱).

مهم نیست چگونه شریر بر ما فشار می‌آورد بلکه بیابیم نمونه مسیح را الگو قرار دهیم و آنچه را که درست است انجام دهیم. زندگی مجالی است برای اعلام نمودن تعلق ما به خداوند. میزان پرهیزکاری و عملکرد ما در طول زندگی است که مسیحیت ما را فریاد می‌زند. اغلب در کشاکش همین لحظات و در حضور وسوسه است که می‌توانیم خدا را جلال دهیم. در تیرگی و سیاهی حملات شریر نور خدا درخشان تر بنظر می‌رسد. از خداوند بخواهیم که ما را یاری کند تا با وجود گزینه های بسیار ویران این زندگی پُر تجمل، او را انتخاب کنیم؛ اگر چه انتخابمان به معیار این دنیا، احماقانه باشد؛ اما رنگ و بوی آسمان را دارد!

۱۷ فوریه

سنجاب های خاکی

قراوت: رومیان ۸: ۲۷_۳۹

چون در راحت بودم، مرا خرد کرد. (ایوب ۱۶: ۱۲)

در طول زمستان سنجاب های خاکی کنار خانه ما به خواب زمستانی می روند و با آب شدن برف ها در بهار دوباره سر از لانه بیرون می آورند. من و همسر من از تماشای حرکات تند آنها و از این خانه به آن خانه شدنشان لذت می بردیم. این در حالی است که تعداد دیگری از سنجاب ها مثل نگهبانان کوچک مراقب درندگان و شکارچیان هستند و کشیک می دهند. در اواسط فصل بهار، مردی از زمین گلف مجاور سوار بر تراکتور سبز رنگی که حامل گاز کشنده ای بود پیدا شد. متصدی زمین های گلف می گفت که باید این موجودات کوچک نابود شوند چون در مسیر مسابقه سوراخهایی حفر می کنند. بعضی از این سنجاب ها نجات پیدا کردند ولی اکثرا تلف شدند. همیشه وقتی سر و کله تراکتور پیدا می شود ما ناراحت می شویم.

اگر می توانستم حتما این حیوانات را مجبور می کردم که به جای دیگری بروند. مطمئن هستم آنها از این کار من عصبانی می شدند و از وجود من بسیار متنفر می گشتند! ولی اطمینان داشتم که این کار من به نفع خود آنها بود. حتی اگر می توانستم بدون توجه به قوه درک آنها، آنچه را که به نفعشان بود به انجام می رساندم. اما افسوس که قادر به انجام چنین کاری نبودم.

این مسأله در مورد خدا نیز صادق است. شاید او بعضی اوقات لانه های راحت ما را خراب می کند اما در پشت هر تغییر سختی، محبت و هدف جاودانی او نهفته است. خدا ظالم نیست و فقط برای خیریت ما کار می کند (رومیان ۸: ۲۸). او می خواهد که ما به شباهت پسرش درآییم و شادی جاودانی را در آسمان نصیب خود کنیم. اگر من در قبال نجات سنجاب های خاکی قاصر هستم؛ ولی خوشحالم که خدای قادر مطلق قادر است برای خیریت ما هر کاری را که لازم باشد به انجام رساند!

۱۴ مارچ

از میان خارها

قراوت: عبرانیان ۱۲: ۷_۱۱

لکن هر تأدیب در حال نه از خوشیها بلکه از دردها می نماید اما در آخر میوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته اند بار می آورد. (عبرانیان ۱۲: ۱۱)

بوته جگن گیاهی است که از اروپا وارد امریکا شده و به شکل وحشی در نواحی شمال غربی "پاسفیک" گسترش یافته است این گیاه جوانه های سبز پررنگ بسیاری دارد که در فصل بهار به گل های خوشبوی زرد درخشان تبدیل می شوند اما گیاه مورد نظر بخاطر خارهای تیزش در میان گردشگران و ماهیگیران نیز کاملا شناخته شده است. بطور خارق العاده ای این خارها تیز هستند که تبدیل به جوانه ها و گل های زیبا می شوند.

هنرمند و مبشر معروف "لیلیاز تروتر" می نویسد: در تمام طول سال، پیرامون خارها سخت و تیز تر می شوند. اینطور بنظر می رسد که شرایط ناسازگارتر می شود. اما در نیمه های راه دو لکه قهوای بر آن خارها پدیدار می شوند که در ابتدا فقط دو لکه هستند اما سرانجام در سال بعد آن دو لکه باز شده و از آنها گل های طلایی زیبایی پدیدار می شوند.

بنابراین هر تأدیب خداوند، توأم با درد و رنج است. درست زمانی که شرایط ما ناامیدکننده و غیر قابل تحمل است بارقه های حیات پدیدار شده و خیلی سریع شکوفه می آورند. بدترین مسئله یا سخت ترین جای ممکن را در نظر بگیرید، خداوند با فیض خود می تواند سبب شود که زیبایی آن در شما دیده شود. شاید در ابتدا تأدیب نه از خوشیها بلکه از دردها می نماید اما در آخر میوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته اند بار می آورد (عبرانیان ۱۲: ۱۱).

۱۳ مارچ

به چه چیزی فخر نمایم

قرائت: افسسیان ۲: ۸-۱۰

زیرا که محض فیض نجات یافته اید بوسیله ایمان ... و نه از اعمال تا هیچکس فخر نکند. (افسسیان ۲: ۸-۹)

خدا به خاطر محبت عظیمش زندگی جاودان را مانند هدیه ای به ما ارزانی داشته است. اگر ما تلاش کنیم با اعمال خودمان راهی به سوی بهشت باز کنیم، یا سعی کنیم بهتر از دیگران باشیم، هرگز به آن نخواهیم رسید. «زیرا همه گناه کرده اند و از جلال خدا قاصر می باشند» (رومیان ۳: ۲۳). توانائی های شخصی ما کاری از پیش نمی برند. شاید ما ظاهراً بتوانیم شخصیت شرافتمندانه خود را حفظ کنیم ولی باطناً همه ما قسمتی تاریک در عمق وجودمان داریم که بهترین نیت های ما را به تباهی می کشند. اما با این وجود، خبر خوشی وجود دارد و آن فیض خداوند است.

خداوند چگونه قادر است این هدیه نجات را فراهم کند؟ مزد گناه موت است؛ «زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح» (رومیان ۶: ۲۳) پس خداوند به شکل بشر در صورت عیسی مسیح ظاهر شد، زمانی که مسیح بر روی صلیب مرد، تقاص تمام گناهان ما را پس داد و با برخاستن از میان مردگان نشان داد که ادعای او صحیح است. اینک او به هر یک از ما زندگی جاوید می دهد.

اگر از تلاش و کوشش هایتان برای رسیدن به آسمان ناامید شده اید، به سادگی می توانید از عیسی بخواهید که نجات دهنده شما باشد. او به هر کس که نزدش بیاید اطمینان زندگی جاوید را می دهد. این پیام عالی کتاب مقدس است.

اعتماد بر عیسی دارم

بر آن خون پاک او

خون وی زدوده جرمم

محض فیض و رحم او

۱۸ فوریه

روغن تشویق

قرائت: اشعیا ۶۱: ۱-۳

خداوند مرا مسح کرده است ... تا به ایشان ببخشم تاجی را به عوض خاکستر و روغن شادمانی را ...

(اشعیا ۶۱: ۳)

داستانی وجود دارد درباره پیرمرد عجیبی که هر کجا می رفت با خود کمی روغن برمی داشت. اگر از میان در روغن نخورده و یا دروازه سفتی عبور می کرد، حتماً به لولای آن در، روغن می زد تا آنانی که بعد از او از آن در عبور می کنند دچار مشکل نشوند.

تقریباً هر روز با مردمی مواجه می شویم که از شدت مسائل سخت زندگی در آه و ناله هستند و صدای ناله آنها همچون آن درهای روغن نخورده است. ما در چنین شرایطی، دو راه حل پیش رو داریم اول اینکه می توانیم با روح انتقاد بار مشکلات آنها را بیشتر کنیم، یا با سخنان دلاویز بار مصائب محنت بار زندگیشان را کمتر کنیم؛ به عبارتی به لولای در آنان روغن بزنیم.

عده ای متحمل بارهای طاقت فرسایی هستند که فقط محتاج روغن کلام همدردی ما می باشند. عده ای دیگر به قدری وامانده و ناامید هستند که فقط چند سخن تشویق آمیز ما می تواند امید را به آنان بازگرداند. عده ای نیز آنقدر در گناه اسیر و درگیر شده اند که کمی روغن مهربانی ما می تواند آنان را در مقابل فیض عیسی مسیح تسلیم کند.

وقتی که عیسی مسیح را چون خداوند و نجات دهنده می پذیریم، روح القدس در ما ساکن شده و ما را تجهیز می کند تا بتوانیم باعث برکت دیگران شویم. اگر خود را آماده کنیم تا روغن کمک و یاری را هر روز و هر جا بکار ببریم در خدمت خود باعث جلال مسیح خواهیم بود و روغن شادی را به آسیب دیدگان خواهیم رسانید.

۱۹ فوریه

در خانه بمان و به آنها عمل نما

قرائت: یعقوب ۱: ۲۱ - ۲۷

کنندگان کلام باشید نه فقط شنندگان. (یعقوب ۱: ۲۲)

یکی از اعضای کلیسا به کشیش خود گفت که به سرزمین مقدس می رود. نیتش دیدن کوه سینا است. او گفت: "درواقع، قصد دارم به قله کوه صعود کنم و وقتی به آنجا رسیدم ده فرمان را با صدای بلند قرائت کنم."

آن مرد که فکر می کرد کشیش را خوشحال کرده، وقتی گفته او را شنید تعجب کرد. کشیش به او گفته بود: "می دانی من چیز بهتری به فکرم رسیده است، بجای طی کردن هزاران مایل برای خواندن ده فرمان بر روی کوه سینا، چرا همین جا در خانه نمی مانی تا به آنها عمل نمایی؟"

درست است که خدا از ما می خواهد کلامش را بخوانیم، ولی مهمتر از آن اطاعت از کلام است. پس وقتی هر روز کتاب مقدس را باز می کنیم نه فقط باید برای توانایی درک کردن آن دعا کنیم بلکه برای اشتیاق اطاعت از آن هم دعا کنیم. شنیدن و عمل نمودن باید پا به پای هم پیش روند. « لکن کنندگان کلام باشید نه فقط شنندگان که خود را فریب می دهند. » (یعقوب ۱: ۲۲).

وقتی پولس در راه دمشق صدای عیسی را شنید که با او صحبت می کرد، جواب داد: "خداوندا از من چه می خواهی که برایت انجام دهم؟" (اعمال ۹: ۶) این سؤال خوبی است که وقتی کتاب مقدس می خوانیم یا می شنویم از خود پرسیم. یعنی از خودمان پرسیم: خداوندا از من چه می خواهی که برایت انجام دهم. تأثیر روحانی بر محیط پیرامونمان مبتنی بر اعمال ما است نه صرفاً بر اساس جنبه تئوریک زندگی مسیحیمان! و حقیقت این است که اعمال ما به حدی فریاد می زند که کسی صدای ما را نمی شنود. پس بیاید "کنندگان کلام باشیم".

۱۲ مارچ

لکه های رنگ

قرائت: اول یوحنا ۱: ۵ - ۲:۲

اگر به گناهان خود اعتراف کنیم او امین و عادل است...پاک سازد. (اول یوحنا ۱: ۹)

با کشیدن فرچه رنگ بالای سرم، بارانی از قطرات ریز به وجود آمد که باعث به جا ماندن دانه های ریز سفید رنگ بر روی شیشه عینکم گردید. اگر چه آنها برای سایرین قابل دیدن بودند اما خود من از وجود آنها بی اطلاع بودم. یک روز صبح که به محل کارم آمدم اشعه درخشان خورشید با چنان زاویه ای از داخل عدسی های عینک من عبور نمود که ناگهان آن لکه های ریز را تبدیل به لکه هایی واضح و آزار دهنده نمود.

این قضیه در مورد برخی از قصورهای اخلاقی ما نیز صادق می باشد. سایرین آنها را می بینند درحالی که خودمان متوجه آنها نیستیم. با گذشت زمان در حین خواندن کلام خدا، نور حقیقی عیسی مسیح خداوند بر وجودمان می تابد و تمام ضعف های شخصیتی ما به شکل هشداردهنده ای نمایان می شوند. شخصیت پاک، محبت خالص و انگیزه های بی ریای او، لکه های گناه را آشکار می سازند. دروغهای کوچک مصلحتی، خشم از سر غرور، ریاکاری های کوچک و انگیزه های ناخالص به وضوح خود را نشان خواهند داد و اینها حقایقی هستند که در زندگی هر کدام از ما می توانند با درجات مختلفی پدیدار گردند.

یوحنا رسول چقدر با بصیرت و حکیم بوده است! او می نویسد: "اگر گوئیم که گناه نداریم خود را گمراه می کنیم و راستی در ما نیست" (اول یوحنا ۱: ۸). اما خدا را شکر اگر کسی گناهی کند شفیعی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل (۲: ۱). وقتی اعتراف می کنیم او در مورد عملکرد ما نزد پدر شفاعت می نماید. خداوند ما را پاک می سازد. باشد که خداوند هر گناه مخفی را در من جستجو کند و پاکي اوچنان در درون من حُکم فرما باشد که زندگی مرا چون هیكلی شایسته برای سکونت خویش مُبدل گرداند.

۱۱ مارچ

بنیادی به سختی صخره

قرائت: متی ۷: ۲۱-۲۷

زیرا بنیادی دیگر هیچکس نمی تواند نهاد جر آنکه نهاده شده است یعنی عیسی مسیح.

(اول قرنتیان ۳: ۱۱)

ممکن است ما مسیحیان بقدری در امور دنیا مشغول شویم که به جای اعتماد بر عیسی مسیح بر عقل و حکمت خود اتکا کنیم و اتفاقی نیز باعث فرو ریختن اساس و بنیاد آنچه بنا کرده ایم شود.

فیلیپ ای، جانسون، وکیلی تیزهوش و سخنگوی جنبش "طرح های هوشمند" دچار عارضه سکنه شده بود و این در حالی بود که باز هم خطر سکنه وجود داشت. در طی روزهای اول، فکراهی وحشتناکی به سراغ او آمد تا اینکه یکی از دوستانش سرود "اعتماد بر صخره ای است که هرگز جنبش نخورد، دیگر پایه ها باطل است" را خواند و او عمیقاً تحت تاثیر قرار گرفت.

جانسون می نویسد: "صخره محکمی که من بر آن ایستاده بودم چه بود؟ من همیشه با اعتماد به نفس بر عقل خود تکیه می نمودم اما حالا همین خود محوری و عقلی که همیشه مبنای اعتماد بودند عوامل غیر قابل اتکایی شده بودند اگر چه مسیحی بودم اما از مسیر خداوند بسیار دور شده بودم و حقیقت را نمی دیدم. سرانجام او به این نتیجه رسید که مسیح را در مرکز زندگیش قرار دهد و اکنون به مرد دیگری مبدل شده است.

چقدر زود به هوش و استدلال خودمان اعتماد می کنیم و آنرا "وسیله ای غیرقابل اطمینان" می یابیم. بیایید هرگز فراموش نکنیم که مسیح تنها صخره مستحکمی است که پایه آن صدق و راستی است و ما میتوانیم همیشه بر آن تکیه کنیم.

نجوییم دیگر پناهی بجز خون و مهر عیسی

نخواهم دیگر قولی اعتماد هست بر عیسی

۲۰ فوریه

ارزیابی آزمون

قرائت: لوقا ۶: ۴۶ - ۴۹

چون است که مرا خداوند/ خداوند/ می گویند و آنچه می گویم به عمل نمی آورید. (لوقا ۶: ۴۶)

محقق به نام رابرت گینت در مرکز راهبری خلایقیت ها در کلرادوی امریکا به نتایجی دست یافته است که نشان می دهد ارزش هایی که ما مدعی آن هستیم با رفتار واقعی ما همخوانی زیادی ندارند.

رئیس شرکتی تجاری که ادعا می کرد دختر ۵ ساله اش مهم ترین بخش زندگی اوست دریافت که معمولاً قبل از بیدار شدن فرزندش به سرکار می رود و شب ها اغلب بعد از خوابیدن او به منزل باز می گردد. به همین خاطر برای اینکه وقت بیشتری را با دخترش سپری کند در یکی از روزهای شنبه او را با خود به سر کار برد. دختر بچه بعد از نگاهی به دفتر کاری پدرش گفت: "بابا، اینجا همان جایی است که در آن زندگی می کنی؟"

شاید برای او دخترش مهم ترین به شمار می رفت ولی رفتارش نشان داد که واقعا چه چیزی برای او ارزشمند بوده است. و در حقیقت دخترش با زبان کودکانه خود حقیقت زندگی اش را بازگو نمود. حال باید از خود پرسیم که حقیقتاً مهم ترین بخش زندگی ما چیست؟ وقت و انرژی خود را بیشتر در کجا صرف می کنیم؟ استعداد خود را برای که بکار می گیریم؟ ...

مسیح در رابطه اش با ما اطاعت نمودن را می خواهد، نه احساسات گرم و کلمات ایمان. او از کسانی که پیروان او هستند می پرسد: "چگونه است که مرا خداوند/ خداوند/ می گویند و آنچه می گویم به عمل نمی آورید...." عیسی این موضوع را با حکایت سازندگان خانه بر روی صخره و شن به تصویر کشید (آیات ۴۷ - ۴۹) سازنده عاقل با پی سنگی محکم، نتیجه اطاعت از خدا را نشان می دهد. این کار، احترام به مسیح است و ما را قادر می سازد که در مقابل طوفانهای زندگی ایستادگی کنیم. آنچه انجام می دهیم بیش از آنچه می گوئیم نشان دهنده واقعی چیزی است که برای آن ارزش قائلیم. باشد که اوقاتمان با جاودانه ها پر شود و لحظاتمان برای آسمان صرف شوند. اگر امروز گذشت، ثمری روحانی یافت نشد؛ باشد که فردا از آن خدا باشد و حیاطمان به جلالش ختم شود.

۲۱ فوریه

سرباز هندی

قرائت: افسسیان ۱: ۱۵ - ۲۳

تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدّسین، (افسسیان ۱: ۱۸)

روزی پیرمردی هندی را که به علت گرسنگی به تشنج افتاده بود به بیمارستانی در دهلی نو آوردند. در مدتی که از او در بیمارستان مواظبت می کردند اتفاق جالبی افتاد، بر گردن او کیسه ای ابریشمی یافتند که نامه ای در آن قرار داشت، متن نامه نشان از این داشت که این شخص در جوانی در ارتش انگلستان خدمت نموده و به علت شجاعتی که به خرج داده و جان فرمانده خود را از خطر مرگ نجات داده بود؛ از طرف فرماندار انگلستان در هندوستان نشان افتخار دریافت نموده و نیز مقرری ماهانه معادل ۲۰ پاند (در آن زمان این پول معادل حقوق ماهانه ۳ خانواده معمولی در شهر دهلی بود) برایش در نظر گرفته شده که هر ماه می توانست آن را از کمپانی هند شرقی دریافت کند. وقتی که از او در مورد آن نامه پرسیدند جواب جالبی شنیدند، او در تمام این مدت فکر می کرد که این کاغذ، دعا یا وردی است که می تواند او را از خطر اهریمن نجات دهد لذا آن را به گردن آویخته تا همیشه او را محفوظ دارد.

حکایت فوق مرا به یاد شعر حافظ انداخت که می گوید:

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
وان چه خود داشت زیبگانه تمنا می کرد
همچنین دعای پولس برای ایمانداران اهالی شهر افسس که می گوید: «تا خدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید. تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدّسین». گاهی حکایت روحانی ما نیز به مانند پیر مرد هندی می گردد و شاید بهترین صفتی که می تواند شرایط ما را توصیف کند: غنی فقیر می باشد. یعنی کسی که در عین توانمندی و ثروت، محتاج و بی چیز باشد و حقش را از نامردان گدایی کند. ما در خداوندمان عیسی مسیح صاحب دولت جلال میراث او شده ایم، و این حق را داریم که در خانه او را بگوییم. «هر که بگوید برای او گشاده خواهد شد» (متی ۷: ۸). شایسته نیست که با وجود ثروتی که در خداوند داریم، محتاج و غم زده و بی پناه باشیم. ما نیز کاغذی با خود به همراه داریم که در آن شرح همه وعده هایی است که خداوند برای ایماندارانش مقرر نموده است. شاید این کاغذ بر گردن مان آویزان نباشد. یا به مثابه دعا یا وردی نباشد که ما را از بلا دورنگاه دارد بلکه مصداق وعده های راستین خدا می باشند که در کتاب مقدس مرقوم شده اند تا ما را از سختی ها عبور دهند.

۱۰ مارچ

ردپایی بر ساحل

قرائت: ایوب ۵: ۱۷ - ۲۷

ای پسر من، تأدیپ خداوند را خوار مشمار، و توبیخ او را مکروه مدار. زیرا خداوند هر که را دوست دارد تأدیپ می نماید، مثل پدر پسر خویش را که از او مسرور می باشد» (امثال ۳: ۱۱ - ۱۲)

روزی مردی مسیحی وایماندار که علاوه بر روحانیتش در امور زندگی نیز موفق بود خوابی دید؛ او دید که در کنار دریایی زیبا و آرام دو ردپا بر شنهای ساحل بر جای مانده است. و در عالم خواب چنین تصور کرد که رد پای او و مسیح (عمانوئیل = خدا با ما) می باشد. با خود گفت که بخاطر همراهی عیسی مسیح است که زندگی چنان خوشایند و مطبوع به پیش می رود و دریای حیاتش چنین آرام و زیبا است. بعد از گذشت مدت مدیدی، سختی های بسیاری در زندگی او حادث گشت طوری که هم به لحاظ روحانی و هم به لحاظ جسمانی زندگی چنان متلاطم شده بود که نمی دانست مشکل در کجا است. در آن ایام محنت بار باز خوابی دید که در کنار همان دریای قبل ایستاده است اما این بار دریا بسیار طوفانی و هوا ابری و غم زده است. و وحشتناک تر اینکه فقط یک رد پا بر روش شنها دیده می شود. دلش به شدت شکسته شده بود چون احساس می کرد که آن ردپاها فقط متعلق به او هستند و عیسی مسیح او را ترک نموده است؛ شاید به همین دلیل دریای زندگی اش چنین طوفانی و برآشفته است؛ ناگهان در همان خواب صدای خداوند را شنید که می گفت اشتباه می کنی آن رد پاها متعلق به من است؛ بخاطر طوفان و سختی ها تو را در آغوش گرفته ام».

خداوند در کلامش قول نمی دهد که مشکلات واقع نخواهند شد؛ ولی این قول را می دهد که به هنگام مشکلات در کنار ما خواهد بود. تو را هرگز ترک نکنم و رها نخواهم نمود. «تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود» (عبرانیان ۱۳: ۵). «بیباید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید» (متی ۱۱: ۲۸). «و می دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می دارند و بحسب اراده او خوانده شده اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می باشند» (رومیان ۸: ۲۸). اینها وعده های خداوند می باشند و از مطالعه کلام می توان چنین نتیجه گرفت که خدا به هنگام سختی ها و طوفانها نزدیکتر است، آنقدر نزدیک که ما را در فیض خود به آغوش کشیده و فقط ردپای او بر شنها نمودار کشته است!

۹ مارچ

انگشتان بریده

قرائت امروز: رومیان ۱۲

"پس اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرایش نما زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت. مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز" (رومیان ۱۲: ۲۰-۲۱)

میسوئوری که از آفریقا بازگشته بود تعریف می کرد که هنگام خدمت در یکی از قبیله ها به شخصی پیر برخوردیم که معلوم بود شخص با نفوذی در آن قبیله می باشد. آنچه که توجه مرا به خود جلب کرد این بود که این شخص هر روز صبح زود از قبیله بیرون می رفت و به هنگام غروب آفتاب باز می گشت، وقتی که از رئیس قبیله علت را پرسیدم فهمیدم که این شخص در جوانی با یکی از افراد قبیله همسایه دشمن بوده و نتیجه این دشمنی این بود که روزی دختر خردسال آن شخص را ربوده و انگشتان دست راست او را بریده بود، پس از آن ماجرا دشمن او از آن منطقه کوچ کرد و او را دیگر هرگز ندید، سالها بعد اتفاقی عجیب برای این شخص افتاد، در یک روز بارانی وقتی که از شکار باز می گشت رعد و برق به او اصابت نمود، او را به بیمارستان بردند و چند ماه در آنجا تحت معالجات پزشکی قرار گرفت و جالب آنکه پرستاری که مراقبت او را بر عهده گرفته بود، آن دختر انگشت بریده بود، این دختر در نوجوانی با مسیح آشنا شده و به او ایمان آورده بود، و در نهایت به عنوان پرستار مشغول خدمت به مردم بود. او آن شخص را خیلی خوب به یاد می آورد، ولی برخورد او با آن مرد نه به عنوان دشمن بلکه به عنوان یک بیمار و شخصی محتاج به کمک بود، او هرچه از دستش بر می آمد برای نجات آن مرد انجام داد و در تمام آن مدت شخص مذکور پشیمان از کرده خود، نظاره گر اعمال دختر مسیحی بود، پس از مرخص شدن از بیمارستان او با خود تصمیم گرفت که هر روز صبح زود به شهر رفته و کارهای خانه آن دختر را برای او نه از روی دل رحمی بلکه در حکم پوزش انجام دهد و حال مدتی طولانی است که این شخص به عنوان عضوی از خانواده آن دختر پذیرفته شده و بچه ها او را پدر بزرگ خطاب می کنند، اکنون او نه تنها کارهای خانه را انجام می دهد بلکه از نوه هایش نیز مواظبت می کند.

اگر هر روز در حضور خدا دعا کرده و می گوئیم: «قرضهای ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می بخشیم» باید خود نیز همانطور که بخشوده می شویم دیگران را نیز ببخشیم. «اما من به شما می گویم که دشمنان خود را محبت نمایند و برای لعن کنندگان خود برکت طلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید». این سخن اگر چه سخت اما تعلیم خداوند است و با یاری او شاید مُحقق شود.

۲۲ فوریه

ایمان در عمل

قرائت امروز: یعقوب ۲: ۱۴-۲۶

زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است» (یعقوب ۲: ۱۴-۲۶)

روزی پسر خانواده ای مسیحی که در ارتش آمریکا خدمت می کرد از عراق تلفن کرد و به مادرش گفت که دوران خدمتش به اتمام رسیده و به زودی بر می گردد. مادرش با خوشحالی شروع به شکر گزاری خدا نمود. پس از این خبر خوب، پسر به مادرش گفت که درخواستی از او دارد. او گفت که دوستی در ارتش پیدا کرده که برای او نزدیکتر از برادر بوده و چون خانواده اش را از دست داده تصمیم گرفته که او را به خانه بیاورد. مادرش در ابتدا گفت که اشکالی ندارد، ولی وقتی پسر گفت که این پسر هر دو پایش را در جنگ از دست داده، مادرش به او گفت: "فکر نمی کنی که مواظبت از دوستت برای ما مشکل بزرگی خواهد بود. یکی می خواهد که هر روز او را به دستشویی یا حمام ببرد لباسهایش را بپوشاند، حتما باید یک ویلچر داشته باشیم تا او را حرکت دهیم، به نظر من بهتر است او را در یکی از این خانه ها که مخصوص معلولان می باشند بگذاریم تا از او مواظبت کنند. ما هم هر آخر هفته به او سر می زنیم." پسر موافقت نموده و گوشی را قطع کرد. یک هفته بعد نامه ای به دست خانواده رسید که پسرشان خودکشی نموده و از آنها درخواست شده بود که برای تحویل جسد او به پزشکی قانونی مراجعه کنند. سه روز تمام صدای گریه از آن خانه قطع نمی شد. همه در بهت و حیرت و اندوه بودند چه چیز توانسته است او را به این کار وا دارد. روز تحویل جسد فرا رسید وقتی که برای تحویل جسد حاضر شدند؛ مادر درخواست نمود که پسرش را یک بار دیگر ببیند و به آغوش بگیرد وقتی که تابوت باز شد مادر پسر نقش بر زمین گشت، آن دوست بی پای پسر در واقع خود پسرش بود.

اغلب عادت کرده ایم که مشکلات و ناتوانی دیگران را از دور نظاره گر باشیم؛ گاهی گمان می کنیم که کس دیگری به داد آنان خواهد رسید اما شاید خدا مخصوصاً آنها را پیش روی ما قرار داده تا فاصله میان ایمان و عمل ما را بسنجد. "ای برادران من چه سود دارد اگر کسی گوید ایمان دارم وقتی که عمل ندارد آیا ایمان می تواند او را نجات بخشد پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزانه باشد و کسی از شما بدیشان گوید به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید و مایحتاج بدن را بدیشان ندهد چه نفع دارد" (یعقوب ۲: ۱۴-۱۵). عزیزان بیابید مشکلات و نیازهای دیگران را به سازمانهای خیریه، راهبه ها و مددکاران اجتماعی حواله نکنیم؛ شاید روزی فرزند خودمان گریبانگیر آن مشکل باشد!

۲۳ فوریه

بخشش خدا

قرائت امروز: رومیان ۸

"او که پسر خود را دریغ نداشت بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید." (رومیان ۸: ۳۲)

مسئول حراج پشت میز رفت و شروع به سخن گفتن نمود: «آقایان و خانمها امروز روز بزرگی است و همانطور که در آگهی روزنامه ها خوانده اید قرار است که تمامی مایملک آقای... که شامل اشیا و خود خانه می باشند به حراج گذاشته شود. در میان تمامی این اشیای با ارزش یک تابلو از (رافائل) ۳ تابلو از (وان کوک) و ۳ تابلو از (پیکاسو) نیز موجود می باشند ولی قبل از رسیدن به آنها ابتدا از این تابلو شروع می کنیم، این تابلو با نام پسرمر اثر تنها پسر مرحوم می باشد که در دوران خدمتش در ارتش و قبل از به شهادت رسیدنش کشیده شده است، خوب حالا چه کسی می خواهد این تابلو را بخرد؟"

هیچ کس چیزی نگفت همه در انتظار تابلوهای نفیس بودند صداهای مهممه به گوش می رسید که "برو سر اصل ماجرا!...."

مسئول حراج گفت: "که مرحوم در وصیت نامه ذکر کرده که اولین چیزی که باید به فروش برسد این تابلو می باشد پس لطفا برای خریدنش شرکت کنید"

صدایی از انتهای سالن گفت ۵۰ دلار همه به طرف صدا برگشتند او کسی نبود جز باغبان خانه ، مسئول حراج گفت: "۵۰ دلار کسی بیشتر نمی خواهد" هیچ صدایی، همه منتظر اشیا نفیسه بودند نه تابلویی بی ارزش از نقاشی بی نام و نشان. " ۵۰ دلار یک ۵۰ دلار دو و ۵۰ دلار سه تابلو فروخته شد" مسئول حراج پتک چوبی را بر میز کوبید و سپس افزود "آقایان و خانمها حراج امروز به اتمام رسید همه متعجب شدند و شروع به شکایت نمودند که: "پس بقیه تابلوها چی " او پاسخ داد: "باید به شما بگویم که مرحوم در وصیت خود ذکر کرده بود که هر کس که پسرمر را دارد همه مایملک مرا نیز دارد!"

کلام می فرماید: «زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می شوند ایشان پسران خدایند» و هرگاه فرزندان هستیم وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح. حال اگر امروز پسر(مسیح) را داریم؛ از دولت پدر(خدای پدر) برخورداریم!

۸ مارچ

کتاب مقدس

قرائت امروز: یوشع ۱: ۹ تا ۹

این کتاب تورات از دهان تو دور نشود بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا بر حسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده عمل نمایی زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت و همچنین کامیاب خواهی شد.

(یوشع ۱: ۸)

روزی دو مبشر مسیحی در یکی از دهات روسیه وارد خانه ای شدند، آنها به پیرزنی که صاحب خانه بود گفتند که هدفشان از آمدن به آنجا تحویل هدیه ای است که از سوی خدا برای او مهیا شده است. پیرزن در ابتدا بسیار ذوق نمود ولی وقتی که یکی از آن دو مبشر کتاب مقدسی از درون کوله پشتی خود بیرون آورد؛ ذوق و شوق او محو گردید و به آنها گفت: برادران عزیز من خود مسیحی هستم و یک جلد زرین کتاب مقدس در منزل دارم، و از آنها خواست که آن کتاب را برای شخص دیگری نگاه دارند، او برای اثبات ادعای خود یکی از نوه هایش را صدا کرد و از او خواست که کتاب مقدسش را که در صندوقچه کنار تخت خوابش قرار داشت بیاورد تا آن را به آن دو مبشر نشان دهد، در این حین، یک بار دیگر از اینکه مسیحی می باشد و نه فقط خود بلکه همه خانواده او مسیحی می باشند سخن گفت، لحظاتی بعد نوه او کتابی را که در پارچه ای ابریشمی پیچیده شده بود با خود آورد، پیرزن کتاب را از دست نوه خود گرفت و شروع به باز کردن پارچه ابریشمی نمود، ناگهان فریادی از شوق سر داد و گفت: امروز روز خوش شانسی من است زیرا با ورود شما برادران به خانه من بود که من توانستم عینکهایم را که به مدت دو سال تمام گم کرده بودم در میان این پارچه و در کنار کتاب مقدس عزیزم پیدا کنم.

هرچند وقت یک بار، کلام را مطالعه می کنیم و در پیغام آن تأمل می نمایم، خداوند به یوشع گفت روز و شب در کلام من تفکر نما تا کامیاب باشی. بدون مطالعه روزانه کلام نمی توانیم در زندگی موفق و پیروز باشیم، اگر در زندگیمان همواره با شکست مواجه می شویم؛ بدین علت است که هنوز در مطالعه روزانه کلام و تفکر نمودن در پیغام آن مشکل داریم. کلام خدا برای پایهای ما چراغ و برای راههای ما نور است (مزمور ۱۱۹: ۱۰۵). انسان نه محض نان زیست می کند بلکه با کلام خدا (تثنیه ۸: ۳). باشد که خداوند ما را یاری کند تا هیچ عاملی قادر نباشد مطالعه روزانه کلام خدا را از ما برباید!

۷ مارچ

خدای نجات دهنده

قرائت : دوم پادشاهان ۶: ۸ تا ۱۷

او گفت مترس زیرا آنانی که با ما آیند از آنانی که با ایشانند بیشترند (دوم پادشاهان ۶: ۱۶)

مبشری که بیش از سی سال از زندگی خود را به همراه همسر و فرزندان در میان قبیله ای آدمخوار در جزیره ای دور افتاده گذرانده بود، می گفت روزی که از کتاب دوم پادشاهان برای افراد این قبیله درس می دادم ناگهان همگی شروع به جیغ و داد کردند و در یک لحظه تمامی قبیله به هم ریخت. نمی دانستم چه اتفاقی افتاده ولی پس از چند لحظه رئیس قبیله پیش من آمد و گفت: از روزی که شما به این جزیره آمدید تا موقعی که ما مسیح را شناختیم همیشه در پی فرصتی بودیم تا به چادر شما که در کنار ساحل بود حمله کرده و از شما به عنوان خوراکی شاهانه استفاده کنیم ولی هر شب که به چادر شما نزدیک می شدیم لشگر بزرگی را می دیدیم که همه لباس سفید بر تن و شمشیرهای آتشین در دست داشتند و تا طلوع آفتاب از کنار شما دور نمی شدند، امروز وقتی که این قسمت از کلام را خواندیم همگی فهمیدیم که این لشگر خداوند بود که برای محافظت از خانواده شما در کنار چادرتان هر شب توقف می نمود، وقتی رئیس قبیله این را گفت با چشمانی که پر از اشک شادی بود رو به زمین نهاده و خداوند را برای این کمک عظیمش شکر کردم.

به راستی که خداوند ما را در هر حال محافظت می کند کافایت که با چشم ایمان نگاه کنیم آنگاه همانند ایسح خواهیم گفت مترس زیرا آنانی که با ما آیند از آنانی که با ایشانند بیشترند. خداوند چشمان دل ما را نیز همانند غلام ایسح روشن گردان تا نجات تو را در زندگیمان هر روزه ببینیم. آمین

۲۴ فوریه

خدایی نیست

قرائت امروز: مزمور ۱۴

"آیا ندانسته و نشنیده اید و از ابتدا به شما خبر داده نشده است و از بنیاد عالم نفهمیده اید، او است که بر کره زمین نشسته است و ساکنانش مثل ملخ میباشند." (اشعیا ۴۰: ۲۱)

مدتی پیش از یکی از دوستانم داستانی شنیدم که هم جالب و با مزه بود و در عین حال زیبا و پر برکت. داستان از این قرار بود که:

روزی بزرگترین دانشمندان جهان با هم به حضور خدا رفته و به او گفتند که: "ای خدا ما از لحاظ علمی به درجه ای نائل شده ایم که می توانیم انسان را خلق کنیم و دیگر در دنیای ما، احتیاجی به وجود تو نمی باشد"، خداوند در جواب گفت: "بیایید ببینم چگونه انسان را آفریدید" دانشمندان کمی خاک آوردند تا شروع به آفریدن انسان کنند که ناگهان خدا گفت: "می بخشید ولی این چیه" آنها جواب دادند که: "خوب این خاکه" خدا جواب داد: "این جور که من میدونم خاک را من آفریدم، پس لطفا اول خاک مخصوص خود را خلق کنید و بعد شروع به آفریدن انسان کنید".

داود در مزمور ۵۳: ۱ می گوید: «احمق در دل خود می گوید که خدایی نیست. فاسد شده، شرارت مکره کرده اند و نیکوکاری نیست». خدایی که تمامی دنیا را در شش روز و از هیچ آفرید. شاید وقتی این مزمور را می خوانیم می خندیم، زیرا فکر می کنیم که خوب ما احمق نیستیم، می دانیم و ایمان داریم که خدا وجود دارد، اما مشکل دقیقاً از اینجا آغاز می شود. اگر ادعای ایمان داری داریم، خداوند ما عیسی مسیح از ما انتظاری دارد؛ و آن این است که: "شما نور عالم هستید.... بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند" (متی ۵: ۱۴-۱۶) آیا این واقعیت در زندگی ما به چشم می خورد آیا تاکنون کسی نور خدا را در زندگی ما دیده و او را تمجید نموده است، شاید مانند احمقان نمی گوئیم که خدا وجود ندارد ولی زندگی ما چه می گوید. در میان مردم مشهور شده است که: رنگ رُخساره گوید از سیرِ درون! حال در حیات روحانی ما نیز همین جمله مصداق دارد. تصویر زندگی ما حکایت گر اعتقاد و ایمان درونیمان است. اگر این تصویر تیره و تار بنظر می رسد و زندگی روحانی ما حرفی برای گفتن ندارد؛ باید به نزد خدا رفته و از او بخواهیم که آینه دلمان را از تیرگی ها طوری پاک کند تا نور او از زندگی مان تابان شود. تصویر زندگی ما بیانگر رابطه روحانی ما با خداوند است. اگر گناهی این رابطه را مخدوش نموده، باید به حضور او اعتراف کرده شونند تا باز هم این رابطه شفاف و نورانی باشد. و بیرون و درون زندگی ما هر دو یک صدا حاکمیت خدا را فریاد زند!

۲۵ فوریه

چتری در باران

قرائت امروز: اول پادشاهان ۱۹: ۴۱-۴۶

موسی به قوم گفت: «مترسید! بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شما خواهد کرد، زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد دیگر نخواهید دید (خروج ۱۴: ۱۳)»

صبح روز یکشنبه در یکی از شهرهای انگلستان که مدتی باران نباریده بود و کم کم نشانه های قحطی احساس می شد، پس از پایان جلسه کلیسا، دکتر تیلور یکی از مشایخ کلیسا که نزد مردم بسیار محترم بود؛ از کشیش در خواست نمود تا لحظه ای با جماعت سخن گوید، وقتی در برابر جماعت ایستاد گفت: " برادران و خواهران عزیز فکر می کنم که زمان آن رسیده تا از خانه های خود بیرون آمده و با هم یک صدا از خدا درخواست باران کنیم، از همه شما می خواهم تا امروز ساعت ۵:۰۰ بعد از ظهر در کلیسا همه با هم برای دعا جمع شویم».

آن روز ساعت ۴:۳۰ دقیقه وقتی که دکتر می خواست از خانه به کلیسا برود دختر ۵ ساله اش، امیلی در حالی که چتری در دست داشت به سوی پدر دوید و گفت: "بابا چترت را فراموش نکنی" دکتر گفت: " دخترم هوا خوبه و چتر لازم نیست". دخترش در جواب گفت: " مگر برای درخواست باران به کلیسا نمی روی، پس حتماً چتر لازم داری". دکتر به کلیسا رفت و ایمان محکمی که در دخترش دیده بود را با همه در میان گذاشت، همه بر زانوان خود افتاده و از خداوند درخواست باران نمودند، طولی نکشید که جواب دعا رسید، دکتر تیلور در هنگام بازگشت تمامی طول راه تا خانه را در هوایی بارانی، و با دلی پر از شادمانی، به خاطر وجود دخترش و داشتن چتر، خداوند را شکر و سپاس می گفت.

کلام خداوند در رساله یعقوب می گوید: " برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید زیرا دعای مرد عادل در عمل قوت بسیار دارد، الیاس مردی بود صاحب حواس مثل ما و به تمامی دل دعا کرد که باران نبارد و تا مدت ۳ سال و شش ماه نبارید و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین ثمر خود را رویانید" (یعقوب ۵: ۱۶-۱۸)
دعاهای ما چگونه می باشند آیا پر از شک و تردید یا با اطمینان و اعتماد به خداوند؟ مسیح فرمود: " سؤال کنید که به شما داده خواهد شد.... " (متی ۷: ۷).

۶ مارچ

سخن خشم آلود

قرائت امروز: یعقوب ۳

" زبان از زیادتى دل سخن میگوید"

روز در خرمنگاه دو دوست روستائی بر سر مسئله ای کوچک جر و بحث نمودند، ریچارد که خیلی زود خشمگین می شد سخنانش را با این جمله تمام کرد: "ویلیام زندگیت را به آتش خواهم کشید". صبح روز بعد وقتی که ویلیام از خانه بیرون آمد تا به خرمن گاه برود؛ ریچارد را در مقابل خانه خود دید که نگهبانی می دهد، وقتی از او پرسید که آنجا چه کار می کند با این جواب روبرو شد: " دیروز بعد از اینکه به خانه برگشتم ناگهان این فکر به مغزم خطور کرد که این چه حرفی بود که من به تو گفتم و این چه حماقتی بود که من کردم ، چون دشمن ما می تواند شب هنگام آمده و خانه تو را به آتش کشیده و آن را به گردن من بیاندازد، از همان لحظه تصمیم گرفتم تا هنگامی که تو از خانه بیرون بیایی در مقابل خانه ات نگهبانی بدهم تا کسی به تو و خانواده ات آسیبی نرساند، حالا هم از تو به خاطر سخن ناشایسته ای که دیروز گفتم پوزش می طلبم.

کلام خدا می فرماید: "... اگر کسی در سخن گفتن نلغزد، او مرد کامل است و می تواند عنان تمام جسد خود را بکشد." یکی از بزرگترین مشکلات در زندگی ایمانداران رام کردن زبان می باشد، ولی همانگونه که می خوانیم شایسته نیست که سخنان بد از دهان ما خارج شود، " زبان از زیادتى دل سخن می گوید" قلبی که مملو از محبت و فیض خدا باشد سخنان محبت آمیز و فیض بخش خواهد گفت. « آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می سازد؟ یا می شود ای برادران من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ و چشمه شور نمی تواند آب شیرین را موجود سازد. » بنابراین، به جهت مراقبت از زبان و گفتارمان باید به قلبمان رجوع نماییم و از خداوند بخواهیم که آنجا را تحت حاکمیت خود قرار دهد. همچنین باید از زیاد حرف زدن بپرهیزیم چرا که خالی از اشتباه نمی باشد. «صاحب معرفت سخنان خود را باز می دارد، و هرکه روح حلیم دارد مرد فطانت پیشه است» (امثال ۱۷: ۲۷). پس بیایید در سخن گفتن آهسته باشیم؛ تا کمتر اشتباهی از ما سر بزند!

۵ مارچ

صدای نی

قرائت: رومیان ۱۰: ۱۳ - ۱۷

زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست

(اول قرنتیان ۱: ۱۸)

به گزارش خبرنگار اجتماعی فارس، قرار بود سحرگاه یک روز زمستانی چهار قاتل در زندان به دار مجازات آویخته شوند. نخستین اعدامی وحید نام داشت که حکم اعدام در مورد او اجرا شد. نوبت به محکوم دوم رسید که سینا نام داشت؛ شش سال پیش مردی را به قتل رسانده بود. سینا پس از محاکمه دادگاه کیفری به قصاص محکوم و حکم او نیز تایید شد. وی وقتی پای چوبه‌دار رفت به عنوان آخرین خواسته‌اش از قاضی اجرای حکم خواست اجازه دهد نی بزند. او پس از گرفتن نی شروع به زدن آهنگی کرد که طنین آن باعث شد اولیای دم (خانواده مقتول) به او مهلت دهند. صدای نی او حتی سبب شد که خانواده های دو مقتول دیگر نیز رضایت دهند که حکم قصاص انجام نشود.

همچنین به یاد آمد که یکی از مبشرین کلیسای کاتولیک در دوران استعمار اسپانیا در آمریکای لاتین به سوی یکی از قبایل بومی اعزام شد؛ او از اولین برخورد با بومیان می ترسید چرا که آنها مبشر قبلی را در اولین برخورد از بین برده بودند. به همین دلیل در اولین مواجهه شدن، بوسیله نی خود سرودی را نواخت که همان آهنگ باعث شد بومیان به او جذب شوند و او را قبول نمایند و بعدها خدمات بشارتیش در آن ناحیه گسترش یافت.

در هر دو واقعه جلای فوق، صدای خوش نی یا فلوت باعث شد که سایه مرگ از صحنه رخ بر بتابد. من به این فکر بودم که طنین صدای نی چقدر شبیه بشارت دادن ما ایمانداران است. اگر چه از عاقبت کار بی خبریم اما چون این خدا است که بر دلها حاکم است و اوست که ذهن ها را منور می کند. پس باید نی بزنینم تا شاید حکم تغییر یابد. شاید خدا همین صدای نی ما را که مثابه صدای خوش پیغام انجیل است را برای عوض کردن حکم مرگی بکار گیرد. شاید آنرا برای تسلیم نمودن انسان جاهل و سخت دلی بکار برد. وظیفه ما اظهار نظر نیست بلکه باید نی بزنینم، صرف نظر از اینکه سرانجام ماجرا چه خواهد شد. به همین دلیل است که کلام خدا می فرماید: «چه زیبا است پایهای آنانی که به سلامتی بشارت می دهند و به چیزهای نیکو مژده می دهند» (رومیان ۱۰: ۱۵). همچنانکه در صدای نی آن قدرتی نهفته بود که توانست روحیه قصاص و قتل را از میان بردارد؛ در پیغام خوش انجیل نیز قوت عظیم خدا نهفته است: « زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست» (اول قرنتیان ۱: ۱۸). باشد که صدای نی ما وسیله ای برای تحقق نقشه خدا در نجات گناهکاران باشد!

۲۶ فوریه

محصول نیکوکاری

قرائت: غلاطیان ۶: ۷-۱۰

... زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد (غلاطیان ۶: ۷)

کشاورزی فقیر از اهالی اسکاتلند، فلمینگ نام داشت. روزی، در حالی که به دنبال امرار معاش خانواده‌اش بود، از باتلاقی در آن نزدیکی صدای درخواست کمک شنید، وسایلش را بر روی زمین انداخت و به سمت باتلاق دوید. پسری وحشت زده که تا کمر در باتلاق فرو رفته بود، فریاد می زد و تلاش می کرد تا خودش را آزاد کند.

فارمر فلمینگ او را از مرگی تدریجی و وحشتناک نجات داد. روز بعد، کالسه‌ای مجلل به منزل محقر فارمر فلمینگ رسید. مرد اشراف‌زاده خود را به عنوان پدر پسری معرفی کرد که فارمر فلمینگ نجاتش داده بود. اشراف زاده گفت: «می‌خواهم جبران کنم، شما زندگی پسر مرا نجات دادی.» کشاورز اسکاتلندی جواب داد: «من نمی‌توانم برای کاری که انجام داده‌ام پولی بگیرم.» در همین لحظه پسر کشاورز وارد کلبه شد. اشراف‌زاده پرسید: «پسر شماست؟» کشاورز با افتخار جواب داد: «بله» با هم معامله می‌کنیم. اجازه بدهید او را همراه خودم ببرم تا تحصیل کند. اگر شبیه پدرش باشد، به مردی تبدیل خواهد شد که تو به او افتخار خواهی کرد. پسر فارمر فلمینگ از دانشکده پزشکی سنت ماری در لندن فارغ التحصیل شد و همین‌طور ادامه داد تا در سراسر جهان به عنوان سِر الکساندر فلمینگ کاشف پنیسیلین مشهور شد. سال‌ها بعد، پسر همان اشراف‌زاده به ذات الریه مبتلا شد که با پنیسیلین درمان شد.

همانطور که در داستان فوق ملاحظه می‌کنیم؛ کشاورز فقیر آنچه را کاشته بود درو نمود کلام خدا می‌گوید: «زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد. زیرا هر که برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هر که برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید. لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم. خلاصه بقدری که فرصت داریم، با جمیع مردم احسان بنماییم، علی‌الخصوص با اهل بیت ایمان» (غلاطیان ۶: ۷-۱۰). پس بیایید جور دیگری به زندگی نگاه کنیم. عمر ما مثل باغی است که می‌توان در آن گیاهان مختلفی را کاشت. اما خوشبحال آنکس که به جهت نیکو کاری می‌کارد؛ بطور قطع محصول و مُزد خود را درو خواهد نمود.

۲۷ فوریه

میخ در دیوار

قرائت: مزمور ۱۹

سخنان زبانم تفکر دلم منظور نظر تو باشد، ای خداوند که صخره من و نجات دهنده من هستی!

(مزمور ۱۹: ۱۴)

پسریچه بداخلاقی بود که مرتب عصبانی می شد و به ندرت پیش می آمد که بتواند حالت عصبی خود را کنترل کند، بخاطر این عادت هم اکثر دوستانش از او آزرده بودند. پدرش فکری کرد و به جهت اینکه این عادت ناپسند را از او دور کند به او یک کیسه پر از میخ و یک چکش داد و گفت هر وقت عصبانی شدی، یک میخ به دیوار روبرو بکوب. روز اول پسرک مجبور شد ۳۷ میخ به دیوار روبرو بکوبد. روزها و هفته ها سپری شد تا اینکه پسرک توانست تا اندازه ای خلق و خوی خود را کنترل کند و کمتر عصبانی شود، تعداد میخهایی که به دیوار کوفته بود رفته رفته کمتر شد. پسرک متوجه شد که آسانتر آنست که عصبانی شدن خودش را کنترل کند تا آنکه میخها را در دیوار سخت بکوبد. بالاخره به این ترتیب روزی رسید که پسرک دیگر عادت عصبانی شدن را ترک کرده بود و موضوع را به پدرش یادآوری کرد. پدر به او پیشنهاد کرد که حالا به ازا هر روزی که عصبانی نشود، یکی از میخهایی را که در طول مدت گذشته به دیوار کوبیده بوده است را از دیوار بیرون بکشد. روزها گذشت تا بالاخره یک روز پسر جوان به پدرش رو کرد و گفت همه میخها را از دیوار درآورده است. پدر رو به پسر کرد و گفت: "دستت درد نکند، کار خوبی انجام دادی ولی به سوراخهایی که در دیوار به وجود آورده ای نگاه کن! این دیوار دیگر هیچوقت دیوار قبلی نخواهد بود. پسرم وقتی تو در حال عصبانیت چیزی را می گوئی مانند میخی است که بر دیوار دل طرف مقابل می کوبی. وقتی چاقوئی را به شخصی بزنی و آن را از پیکرش درآوری، زخم چاقو کماکان بر بدنش خواهد ماند و فرقی نمی کند که چند مرتبه از او معذرت خواهی نمایی. زخم روحی نیز به همان بدی زخم فیزیکی است.

با مطالعه این حکایت متوجه می شویم که گناهان و تقصیرات ما چه اثر ناگواری می توانند داشته باشند. شاید به همین دلیل است که نویسنده مزامیر چنین دعا می کند: «کیست که سهوهای خود را بدانند؟ مرا از خطایای مخفی ام طاهر ساز. بنده ات را نیز از اعمال متکبرانه باز دار تا بر من مسلط نشود؛ آنگاه بی عیب و از گناه عظیم مبرا خواهم بود. سخنان زبانم تفکر دلم منظور نظر تو باشد، ای خداوند که صخره من و نجات دهنده من هستی!»

۴ مارچ

سکه

قرائت لوقا ۱۸: ۱۸ - ۳۰

«چه دشوار است که دولتمندان داخل ملکوت خدا شوند. زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از

دخول دولتمندی در ملکوت خدا» (لوقا ۱۸: ۲۴ - ۲۵)

دست پسر بچه ای که در خانه با گلدان کوچکی بازی می کرد، در آن گیر کرد و هر کاری کرد، نتوانست دستش را از گلدان خارج کند. به ناچار پدرش را به کمک طلبید. اما پدرش هم هر چه تلاش کرد نتوانستند دست پسر را از گلدان خارج کند. پدر به شکستن گلدان گرانقیمت راضی شده بود که قبل از این کار به عنوان آخرین تلاش به پسرش گفت: دستت را باز کن، انگشت هایت را به هم بچسبان و آنها را مثل دست من جمع کن. آن وقت فکر می کنم دستت بیرون می آید. پسر گفت: "می دانم اما نمی توانم این کار را بکنم." پدر که از این جواب پسرش شگفت زده شده بود پرسید: "چرا نمی توانی؟" پسر گفت: "اگر این کار را بکنم سکه ای که در مشتت است، بیرون می افتد."

داستان فوق حکایت گر زندگی کسانی است که حاضر نیستند به جهت نجات یافتن، دست از طمع و ثروت بردارند. در کتاب مقدس حکایت جوان ثروتمندی نقل شده است که واقعاً می خواهد خداوند را پیروی کند اما وقتی عیسی از او می خواهد اموال خود را صدقه دهد، محزون شده به راه خود می رود چون دولت بسیار داشت؛ در واقع مشتت را محکم گره کرده بود تا سکه خود را حفظ نماید. به همین دلیل است که خداوند می فرماید: «چه دشوار است که دولتمندان داخل ملکوت خدا شوند. زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا» (قرائت لوقا ۱۸: ۲۴ - ۲۵). اما کلام خدا در اینجا خاتمه نمی پذیرد او ادامه می دهد: «آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است». نجات از آن خداوند است و هیچ امری برای او محال نیست؛ پس حتی برای مردمی که اسیر مال اندوزی و طمعکاری شده اند امید نجات وجود دارد. حتی برای ایماندارانی که در مسائل مالی آنقدر گرفتار شده اند که نمی دانند آیا خدا را خدمت می کنند یا حساب بانکی شان، باز امید بهبودی و اصلاح در خدایی که هیچ چیز برایش غیر ممکن نیست؛ وجود دارد.

۳ مارچ

کوهنورد

قرائت: عبرانیان ۱۱

پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده. زیرا که به این، برای قدما شهادت داده شد. به ایمان فهمیده ایم که عالم ها به کلمه خدا مرتب گردید. حتی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شد (عبرانیان ۱۱: ۳-۱)

داستان درمورد کوهنوردی است که می خواست از بلندترین کوه ها بالا برود او پس از سالها آماده سازی، ماجراجویی خود را آغاز کرد. شب تیره و تاریکی های کوه را تماماً در بر گرفته و مرد هیچ چیز را نمی دید همه چیز سیاه بود همان طور که از کوه بالا می رفت چند قدم مانده به قله کوه پایش سُر خورد و در حالی که به سرعت سقوط می کرد، از کوه پرت شد. درحال سقوط فقط لکه های سیاهی را در مقابل چشمانش می دید. در آن حال که فکر می کرد مرگ چقدر به او نزدیک است، ناگهان احساس کرد که طناب به دور کمرش محکم شد. بدنش میان آسمان و زمین معلق بود و فقط طناب او را نگه داشته بود و در این لحظات چاره ای برایش باقی نمانده بود؛ جز آنکه فریاد بکشد خدایا کمک کن. ناگهان صدای پرتینینی که از آسمان شنیده می شد؛ جواب داد: از من چه می خواهی؟ ای خدا نجاتم بده! واقعا باورداری که من می توانم تو را نجات دهم؟ البته که باور دارم اگر باور داری طنابی را که به کمرت بسته است پاره کن مرد کوهنورد یک لحظه سکوت نمود اما تصمیم گرفت با تمام نیرو به طناب بچسبد. روز بعد گروه نجات اعلام کرد که کوهنوردی یخ زده را مرده پیدا کرده اند؛ بدنش از یک طناب آویزان بود و با دست هایش محکم طناب را گرفته بود؛ اما اوفقط یک متر از زمین فاصله داشت.

کلام خدا در رساله رومیان می گوید عادل به ایمان زیست می کند. وقتی داستان فوق را در کتابی می خواندم با خود می گفتم که مرد کوهنورد چقدر احمق بوده است. ولی وقتی که به زندگی خودم فکر کردم دریافتم که من نیز علی رغم دیدن بسیاری از اعمال عجیب خدا در زندگی، گاهی صدای او را می شنوم اما ترجیح می دهم که بر روش و اعمال خودم تکیه کنم و بر طناب خودم محکم بچسبم. حکایت مرد کوهنورد حکایت بسیاری از ما است که نمی خواهیم به صدای خدا که از طریق کلامش شنیده می شود اعتماد نماییم. کلام خدا به ما می گوید: «به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن. در همه راههای خود او را بشناس، و او طریقه‌هایت را راست خواهد گردانید. خویشتن را حکیم میندار، از خداوند بترس و از بدی اجتناب نما. این برای ناف تو شفا، و برای استخوانهایت مغز خواهد بود» (امثال ۵: ۳-۸). باشد که ما نیز به صدای خدا اعتماد نموده و طناب خود محوری و ترس و بی ایمانی را رها کرده و نجات و رهایی خداوند را در مشکلات و تنگی ها احساس نماییم.

۲۸ فوریه

نگاه مثبت

قرائت: متی ۷: ۱-۶

چگونه به برادر خود می گویی "اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم" و اینک چوب در چشم تو است؟ (متی ۷: ۱-۶)

زن و مرد جوانی به محله جدیدی اسباب‌کشی کردند. روز بعد ضمن صرف صبحانه، زن متوجه شد که همسایه‌اش درحال آویزان کردن رخت‌های شسته است و گفت: «لباسها چندان تمیز نیست. انگار نمی داند چطور لباس بشوید. احتمالاً باید پودر لباسشویی بهتری بخرد.» همسرش نگاهی کرد اما چیزی نگفت. هر بار که زن همسایه لباس‌های شسته‌اش را برای خشک شدن آویزان می‌کرد زن جوان همان حرف را تکرار می‌کرد تا اینکه حدود یک ماه بعد، روزی از دیدن لباس‌های تمیز روی بند رخت تعجب کرد و به همسرش گفت: «یاد گرفته چطور لباس بشوید. مانده‌ام که چه کسی درست لباس شستن را یادش داده!» مرد پاسخ داد: «من امروز صبح زود بیدار شدم و پنجره‌هایمان را تمیز کردم!»

زندگی نیز همینطور است. وقتی که رفتار دیگران را مشاهده می‌کنیم، آنچه می‌بینیم به درجه شفافیت پنجره‌ای که از آن مشغول نگاه کردن هستیم، بستگی دارد. قبل از هرگونه انتقادی، بد نیست توجه داشته باشیم که خود در آن لحظه چه ذهنیتی داریم و از خودمان بپرسیم آیا آمادگی آن را داریم که به‌جای قضاوت کردن در مورد فردی دیگر، ابتدا شیشه پنجره خود یا زندگی شخصی خود را مورد قضاوت قرار دهیم. « چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که چشم خود داری نمی بینی؟ یا چگونه به برادر خود می گویی "اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم" و اینک چوب در چشم تو است؟ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!» (متی ۷: ۳-۵). در چنین مواقعی یعنی وقتی که می خواهیم در مورد دیگران نظر بدهیم این کلام مسیح را بیاد آوریم و بلافاصله به شخصیت یا پنجره خود نگاهی بیاندازیم. شاید آلودگی مربوط به خود ما باشد! و لازم است که شیشه های پنجره دلمان با خون عیسی مسیح پاک شوند!

۱ مارچ

قُمار

قرائت: تثنیه ۱۵: ۷-۸

خوشابحال کسی که برای فقیر تفکر می‌کند. خداوند او را در روز بلا خلاصی خواهد داد (مزمور ۴۱: ۱)

در گذشته، خداوند این فرصت را برایم فراهم آورده بود که چندین بار برای خدمات بشارتی به کشور ارمنستان سفری داشته باشم. باجود اقامت کوتاه در روستای آشوری نشین ۲۵۰۰ نفره، متوجه شدم که فقر و گرسنگی بیداد می‌کند درآمد هر خانواده حدود ۴۰۰ دلار در سال است (در صورت فروش محصولات به تاجران گرجستان) که شاید چیزی حدود ۲۰۰ دلار از آن صرف سوخت می‌شود. نمی‌دانم با ۲۰۰ دلار یا کمتر از آن چگونه می‌شود هزینه زندگی در طول یک سال را فراهم نمود. بارها بطور اتفاقی وارد منازل اهالی فقیر روستا شده‌ام، ناهار خوب یک خانواده ۵ نفره، یک سیب زمینی آب پز در یک ظرف پُر از آب بوده است. شاید مبلغ ۵۰۰ دلار بتواند مشکلات تحصیلی دانشجویی را فراهم نمود. حقوق کارمندان دولت حدود ۳۰ دلار در ماه است. اگر از تمام دانسته‌های خود راجع به فقر خانواده‌های قربانی اعتیاد در ایران صرف نظر نمایم! در کشور آمریکا با دوستان مسیحی و آشوریانی مواجه شدم که برای سرگرمی به قمارخانه می‌روند و خود را چنین توجیه می‌کنند که ما فقط ۱۰۰ دلار بازی می‌کنیم نه بیشتر، فقط برای سرگرمی! نمی‌دانم این همه کانالها تلویزیونی، امکانات ورزشی و مناظر دیدنی، بازی‌های کامپیوتری... نمی‌توانند جوابگوی سرگرمی این عزیزان شود که باید قمار کنند تا به آنها خوش بگذرد. به نظر من که شاهد حقایق تلخی از مردم دیار خود بوده‌ام حتی صرف کردن یک سنت برای قمار و سرگرمی گناه مطلق است. حال اگر به کلام خدا نیز رجوع کنیم قطعاً چنین سرگرمی نمی‌تواند مورد تأیید خدا قرار گیرد. به این دلیل که اگر آیات زیر از کلام خدا را مد نظر قرار دهیم متوجه خواهیم شد که این سرگرمی به ظاهر جالب نمی‌تواند با آیات زیر تطابق داشته باشد: «چرا پولتان را برای آنچه نان نیست، و مشقت خویش را برای آنچه سیر نمی‌کند صرف می‌کنید؟» (اشعیا ۲:۵۵). «طمع ریشه همه بدی‌ها است» (اول تیموتائوس ۱۰:۶). سیرت شما از محبت نقره خالی... (عبرانیان ۱۳: ۵). دولتی که از بطلت پیدا شود در تناقض می‌باشد، اما هر که به دست خود اندوزد در تزیاید خواهد بود. (امثال ۱۳: ۱۱). «آنکه نقره را دوست دارد از نقره سیر نمی‌شود، و هر که توانگری را دوست دارد از دخل سیر نمی‌شود. این نیز بطلت است.» (جامعه ۵: ۱۰). اگر بخواهید برای این آیات نیز توجیح خاص خود را داشته باشید، نمی‌توانید ادعا کنید که پولی که در قمار باخته می‌شود نمی‌تواند نیاز فقرا را برآورده نماید. «فرخنده است شخصی که ثروت و قرض دهنده باشد. او کارهای خود را به انصاف استوار می‌دارد» (مزامیر ۱۱۲ : ۵). بیاد دارم که در فیلم شیندلر لیست، شیندلر مردی که همه ثروت خود را صرف خرید یهودیانی نموده بود که در طول جنگ جهانی دوم در اردوگاه نازی‌ها گرفتار آمده بودند. او توانسته بود حدود ۶۰۰ نفر از میلیونها انسانی که به قتل رسیدند را نجات دهد، اگر چه در آغاز فیلم او مرد سودجویی است که فکرمی‌کند می‌تواند با جذب سرمایه یهودیان پولشان را بالا بکشد چون می‌دانست که یهودیان مورد غضب هیتلر قرار خواهند گرفت؛ اما صحنه آخر فیلم او را بسیار دگرگون و آشفته می‌بینم چرا که احساس می‌کرد با حتی با کُت سلوار و مدالی که بر سینه داشت؛ یعنی آخرین چیزهای که برایش باقی مانده بودند؛ می‌توانست دو نفر دیگر را از مرگ نجات دهد؛ او درک کرده بود که حتی با پول اندکی نیز می‌تواند کسی را نجات دهد. اگر چه امروز ما در دوران هولاکاست زندگی نمی‌کنیم ولی با پول اندکی نیز می‌توانیم انجیلی برای نجات مردم بخریم یا به داد کسانی بشتابیم که به شدت نیازمند حتی پول اندک سرگرمی ما در قمارخانه‌های مغرب زمین می‌شوند!

۲ مارچ

بوی عطر دوست

قرائت: اول سموئیل ۲۰

ای برادر من یوناتان برای تو دلنگ شده‌ام. برای من بسیار نازنین بودی. محبت تو با من عجیب‌تر از محبت زنان بود (دوم سموئیل ۱: ۲۶)

سالها پیش برای مدت یک سال به کلیسای فرستاده شدم تا خداوند را خدمت نمایم. اوضاع روحانی کلیسای مورد نظر چندان مساعد نبود، گروه بندی و ناراحتی‌های بسیاری بر کلیسا سایه افکنده بود. اما در آن فضای مأیوس‌کننده و سرد، تجربه‌ای مرا به شدت تحت تأثیر قرار داده بود. در میان اعضاء نوجوان کلیسا کسی پیدا شد که با صمیمیت و محبت عجیبش مرا به خدمت نمودن دلگرم می‌نمود. گرچه سن کمی داشت اما آنقدر در دوستی و محبت صمیمی بود که شاید ملاقاتش همه خستگی‌های خدمت در آن فضای غم زده را از میان بر می‌داشت. شرایط برایم سخت تر شد درد کهنه‌ای در زانویم شدت پیدا کرد و مجبور به عمل جراحی شدم، به هیچ کس خبر نداده بودم تا خانواده‌ام که در شهر دوری زندگی می‌کردند نگران نشوند. اما بعد از عمل و زمین گیر شدن در گوشه بیمارستان و حس تنهایی در بدترین شرایط، دلم را سخت به تنگ آورده بود، آرزو می‌کردم که کسی به عیادتم بیاید یا کسی کنارم باشد. خواب بودم اما در حال بیداری بوی عطری آشنا توجه‌ام را جلب نمود؛ بله همان دوست صدیق مطلع شده بود که سر از بیمارستان در آورده‌ام و به عیادتم آمده بود. از آن پس در مواقع سخت و نیازمندی‌های زندگی، نه آن بوی عطر بلکه بوی دوستی حقیقی او همیشه به مشامم رسیده است. یعنی سایه این دوست قدیمی را همیشه در وقت سختی‌ها احساس نموده‌ام.

این ماجرا مرا بیاد دوستی یوناتان و داود انداخت. صمیمیت و دوستی یوناتان به حدی عمیق و ریشه دار بود که یوناتان بر خلاف دشمنی پدرش شائول با داود، به یاری دوستش داود می‌شتافت. اعمال شائول علی‌رغم بدی و خیانت به نفع فرزندش یوناتان بود؛ چرا که وجود رقیب و تهدیدی به نام داود را جهت پادشاهی آینده از میان بر می‌داشت. ولی یوناتان نه راه رقابت و نامردی بلکه راه عجیب محبت و صمیمیت را در پیش گرفت، او به یاری داود شتافت و او را از خطر عداوت پدرش دور نمود. تخت پادشاهی را به رفاقتش فروخت و همین باعث شد که داود فقدان دوست صمیمی‌اش را چنین توصیف کند: «ای برادر من یوناتان برای تو دلنگ شده‌ام. برای من بسیار نازنین بودی. محبت تو با من عجیب‌تر از محبت زنان بود (دوم سموئیل ۱: ۲۶). زندگی گذر لحظه‌ای است؛ و خیلی زود رنگ و بوی و جاه و جلالش از بین می‌رود. آنچه می‌ماند بوی عطر دوستی و محبتی صمیمی است که تاج و جبروت پادشاهی نیز آنرا از بین نخواهد برد. باشد که برای دوستانمان یوناتان باشیم و همیشه عطر صمیمیت و محبتمان احساس شود. اگر چه بسیاری می‌خواهند به مانند داود شوند اما جای خالی اشخاصی چون یوناتان در کلیسا بیشتر احساس می‌شود!